

# کاد

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران  
(اقلیت)

## تلاش نویدانه برای حل بحران حکومتی



جمهوری اسلامی تلاش مجددی را برای حل بحران حکومتی که جز لایتجزای بحران سیاسی مزمن رژیم محسوب می گردد آغاز کرده است. ما برای برکناری منتظری از جانشینی خمینی که به این بحران حکومتی ابعاد دنیوی بخشیده است و تجربه ده ساله حیات جمهوری اسلامی که مداوما با تضادهای و کشمکشهای حادناچهای هیئت حاکمه و بحران لاینحل روبرو بوده است ظاهرا همه جناحها و سران هیئت حاکمه از جمله خمینی را با این نتیجه رسانده است که این بحران دامنه دار تر و ژرفتر از آن است که با تصفیه این جناح و آن جناح، این فرد یا آن فرد حل شود. به ویژه که مسئله برکناری منتظری، رژیم را در امر انتخاب جانشینی برای خمینی، با یک بحران جدید روبرو کرده است. لذا همه جناحها و در رأس آنها خود خمینی به چاره جویی برخاسته تا از دیدگاه خود، راه حل ریشه ای تری را برای این بحران پیدا کنند، پیش از مرگ خمینی، مسئله جانشینی او را که در سیستم دیکتاتوری جمهوری اسلامی دارای اهمیت ویژه ایست حل کنند و با تمرکز بیشتر در ارگانها و نهادها، دستگاه دولتی از دامنه عملکرد تضادهای و کشمکشها بکاهند. در این شرایط است که به یکباره همه جناحها یکصد از ضرورت تغییراتی در قانون اساسی سخن بمیان آوردند. زمینیه - سازهایی مقدماتی در نشریات رژیم صورت گرفت و سپس با زحمت همیشگی جمهوری اسلامی یکبار دیگر در صفحه ۲



## اعلامیه مشترک

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)  
و

سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارها - هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس

## به مناسبت بزرگداشت یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه

## رشد افسارگسیخته تورم

بدون تردید وقتی که قیمت بسیاری از اساسی ترین کالاها، مورد نیاز مردم طی مدتی کوتاه به دو تا سه برابر و حتی بیشتر افزایش یافته است، میتوان با قطعیت گفت که اکنون متوسط نرخ تورم از ۵۰ درصد نیز متجاوز است. کیهان هفتصد و اردیبهشت ماه می نویسد: "قیمت کالاها نسبت به سال گذشته ۵۰ درصد افزایش یافته است" همین روزنامه اعلام میکند که طی هفته اول اردیبهشت ماه در مقایسه با هفته قبل از آن قیمت برخی کالاها تا ۳۲ درصد افزایش نشان میدهند و این تازه در شرایطی است که رژیم با بوق و کرنا اعلام کرده است که از طریق اجرای "قانون تعزیرات احتکار و گرانفروشی" جلوی افزایش قیمتها را خواهد گرفت. افزایش روزمره قیمت کالاها شرایط زندگی مردم ایران را بدغیر قابل تصویری وخیم نموده است. در صفحه ۳

صعوبیایی قیمت کالاها که طی تمام دوران حکومت جمهوری اسلامی مداوما شرایط زندگی توده های زحمتکش مردم را وخیم تر نموده است، در چندماه اخیر ابعاد کلی بی سابقه و غیر قابل تحملی بخود گرفته است. اکنون نه روز به روز بلکه ساعت به ساعت بر قیمت کالاها و ما یحتاج اساسی مردم افزوده می شود. علیرغم وعده و وعیدهای سران حکومت، از هنگام برقراری آتش بس تا کنون قیمت بسیاری از کالاها به دو تا چند برابر افزایش یافته است.

و خاتما و وضع عجدی رسیده است که روزنامه های رسمی رژیم نیز نوشته های متعددی را به مسئله تورم و تاثیرات آن بر زندگی مردم ایران اختصاص داده اند. هر چند که رشد افسارگسیخته تورم بر کسی پوشیده نیست، با این وجود سران رژیم از اعلام رسمی نرخ رشد تورم سرباز می زنند.

**خاطره مبارزه خونین**  
**کارگران جهان چیت گرامی یاد!**  
۱۸

**مبارزه بابت حجابی**  
**تشدید سرکوب و چپاولگری**  
۱۸

## جنبش دانشجویی در مرحله اعتلاء جدید

اول اردیبهشت سالروز یورش سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به دانشگاهها، کشتار دانشجویان مبارزان و انقلابی و تعطیل دفاتر دانشجویی تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" است. در این روز حمله چاقو داران و باش و بسته به حزب جمهوری اسلامی به دانشگاه تهران، سرآغاز برنامه سرکوبگرانه و همه جانبه ای بود که طی مدت کوتاهی در دانشگاههای سراسر کشور به اجرا گذارده شد. اول اردیبهشت سال ۵۹، خیابان ۱۶ آذر تهران صحنه نبرد خونین میان دانشجویان انقلابی که در پیشاپیش آنان دانشجویان هوادار سازمان "پیشگام" قرار داشتند، و چاقو داران و بسته به رژیم بود. دانشجویان در مقابل تهاجم در صفحه ۱۷

**یادداشت های سیاسی**  
**بحران جدید در مناسبات جمهوری اسلامی و دول امپریالیست**  
**تشدید سرکوب در مناطق اشغالی**  
در صفحه ۶

**از میان نشریات** ☆ حزب توده نگران بدنام شدن و زیر علامت سوال رفتن ارتش است.  
در صفحه ۷

**توضیح و تشریح**  
۲۱  
برنامه سازمان  
۸

# صلح دمکراتیک و پایدار، در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

## تلاش نومیدانه برای حل بحران حکومتی

شکل غلنی و آشکار بلکه بشکل پوشیده آن. لذا میگویند، کسی که بالفعل مرجع نباشد، اما صلاحیت مرجعیت را با لقهو دارا باشد، میتواند به رهبری برگزیده شود. گروهی برای این نظرند که دیگر هیچ فردی نمی تواند جای خمینی را بگیرد. لذا شورای رهبری را پیشنهاد می کنند. گروهی دیگر می گویند، اگر شورای رهبری پذیرفته شود، وضع وخیم تر از امروز خواهد شد. آنها در نهایت شورای رهبری را در حالی می پذیرند که در آن میان یک نفر از حق و توو تصمیم گیری ویژه برخوردار باشد و تصمیم نهائی را بگیرد. اینکه همه جناحها بنحوی از انحاء مرجعیت را از رهبریت جدا می میکنند به معنای آنست که آنها شکست ولایت فقیه را با زبان خود، حتی قبل از مرگ خمینی اعلام می کنند. در نهایت نیز راه حلی را ارائه میدهند که با زتاب مجموعه نظرات متناقض جناحهای حاکمه باشد. بدین معنا که هم شرط مرجعیت از رهبریت حذف شده باشد، و هم اینکه حذف نشده باشد. هم رهبری فردی پذیرفته باشد و هم مجموعه ای از چند نفر از سران حکومت. این تغییرات تنها فقط بحران جانشینی خمینی و بحران حکومتی را حل نخواهد کرد بلکه بالعکس تشدید خواهد نمود. مسئله تمرکز در قوه مجریه و قضا نیز در زمره مسائل دیگریست که خمینی بر آن تاکید میکنند و این واقعیتی است که اکنون مدتهاست در ارگانهای اجرائی و قضائی رژیم مثل همه زمینه های دیگر تضادهای کشمکشهای در جریان است و تبلور خود را بشکل مشخص در قوه مجریه میان رئیس جمهور رژیم و نخست وزیر او و در قوه قضائیه و در شورای عالی قضائی بنمایاند. گذاشته است، منظور خمینی از تمرکز در این دو قوه این است که اختیارات در قوه مجریه در دست یک ارگان و یک فرد مثلاً رئیس جمهور و در قوه قضائیه نیز بهمین منوال متمرکز گردد، بر سر این مسائل نیز هم اکنون اختلافاتی میان جناحها تشدید شده است. هر چند که بنظر میرسد پیرامون این مسائل توافق بیشتری میان اصلی ترین جناحهای هیئت حاکمه وجود دارد، و خمینی نیز از این طرح جانبداری میکند، اما بشکل غیر مستقیم، این مسئله از سوی موسوی نخست وزیر، محتشمی، و گروهی از نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی عنوان میگردد که تمرکز اختیارات در دست یک فرد، مثل رئیس جمهور سبب میگردد که مجلس نتواند کنترلی بر قوه اجرائیه داشته باشد. بهر شکل که مسئله تمرکز مورد نظر خمینی پذیرفته شود، این اصلاحات در قانون اساسی بر روی کاغذ باقی خواهد ماند و نمی توان در رژیم از جنگال تناقضات، کشمکشها و بحرانها نجات دهد. اگر مسئله تمرکز اختیارات در

تکرار گردید، گروهی از نمایندگان مجلس اسلامی طی نامه ای به خمینی از "ایرادات اساسی" در برخی از اصول قانون اساسی در زمینه مسئله رهبری، قوه مجریه و قضائیه و غیره که "بدون اصلاح آنها اداره امور کشور با مشکلات جدی مواجه خواهد بود" سخن به میان آوردند و از خواستند که چنانچه مصلحت میدانند گروهی را برای این اصلاحات تعیین نمایند که پس از تأیید خمینی به رای گیری گذاشته شود. شورای عالی قضائی نیز نامه ای با همین مضمون البته با این اختلاف که "ایرادات اساسی" را به قوه مقننه نیز بسط داده بود به خمینی نوشت و تقاضای نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی را تکرار کرد. خمینی که خود از قبل با توافق جناحهای هیئت حاکمه "مصلحت" را تشخیص داده بود، استدعای مسخره مزدورانش را اجابت کرد و به نامه ای دستور داد تا هیئتی را که وی تعیین نموده و حیطه اختیارات آن، اصلاحاتی در قانون اساسی در زمینه رهبری، تمرکز در مدیریت قوه مجریه، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه، تعداد نمایندگان و غیره است، طی دو ماه این اصلاحات را انجام دهند. خمینی و جناحهای رژیمش امیدوارند که با این تغییرات بتوانند بحران حکومتی موجود را غلبه کنند. اولین مسئله ای که در لحظه کنونی رژیم با آن دست بگریبان است، مسئله جانشینی خمینی است. در حکومت مذهبی جمهوری اسلامی که دیکتاتوری طبقاتی و مذهبی بهم گره خورده است، استبداد فردی شخص خمینی نقش ویژه ای را در تمام این دستگاه بخود اختصاص داده و به اتکا، توریته فردی اوست که این سیستم میتواند موجودیت خود را حفظ کند. در یک چنین سیستمی چنانچه فرد دیگری نتواند با مرگ خمینی نقش او را ایفا کند، با اندک تلاطمی در هم فرو خواهد ریخت. جناحهای هیئت حاکمه که پیش از استعفای منتظری، به او امید بسته و با یکدیگر توافق کرده بودند، اکنون با وضعیست بفرنجی روبرو شده اند. دیگر مرجعی که بتواند مورد توافق آنها قرار گیرد وجود ندارد. نه بصورت فردی، و نه بصورت جمعی، بدانگونه که در قانون اساسی رژیم بنام شورای رهبری پیش بینی شده است، اما مشکل سران رژیم به همین مسئله خلاصه نمی شود، راه حل بن بست مسئله رهبری رژیم هم اکنون به یکی از جداترین نقاط مورد اختلاف جناحهای مختلف تبدیل شده است. آنگونه که از اظهار نظر سخنگویان جناحها برمی آید گروهی بر این اعتقادند که از آنجا نیکه دیگری یک فرد نه یک مجموعه را میتوان پیدا کرد که هم مرجع تقلید و هم دارای خصوصیات رهبری سیاسی باشند، لذا باید شرط مرجعیت از رهبریت حذف شود و اساساً این دو از یکدیگر جدا گردند، از آنجا نیکه این تیر خلاص آشکارا بر پیکر پیوسیده ولایت فقیه بدست خود طرفداران آن محسوب میشود، گروهی دیگر شکل تعدیلی یافته همین طرح را ارائه میدهند و میگویند، شرط مرجعیت باید از رهبری حذف شود، اما نه به

دست حق یک فرد و احدیت و استیلاست یا سخگسوی معضلات رژیم باشد، طبیعتاً هم اکنون رژیم با هیچ بحرانی روبرو نبود، اختیاراتی که خمینی در دست خود متمرکز کرده است کم نیست، پس چرا رژیم با این کشمکشها و بحرانهای حا در روبروست؟ اگر با اصلاحاتی در قانون اساسی همه اختیارات در دست فرد دیگری نیز متمرکز گردد، با زمین وضعی بحران، بحال خود باقی خواهد ماند. اساس مسئله در این است که بحران سیاسی موجود در ایران یک بحران قانونی نیست که به مسرف اصلاحات و تغییراتی جزئی در چارچوب قوانین موجودونها دهای موجود حل گردد. این بحران ریشه های ژرفا اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دارد و بحران حکومتی نیز جزء لاینفک آن محسوب میگردد. در ایران سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بمرحله ای از زوال، گندیدگی و فرسودگی خود رسیده است که مانع بسیاریا عمده ای بر سر راه ترقی اجتماعی محسوب میگردد. این مناسبات که اکنون سدی بر سر راه تحولات اجتماعی محسوب میگردد، اساس بحرانهای اقتصادی و سیاسی ژرف و مزمن اند که یک دم طی ده سال گذشته رژیم را آرام نگذاشته اند. در پاسخ به همین نیاز عینر جامعه بود که مردم علیه رژیم شاه بپا خاستند و آن سرنگون کردند، اما از آنجا نیکه عوامل با زدن تحولات اجتماعی از میان برداشته شد، جامعه بیک بحران مزمن روبرو گردید. اکنون نیز توده ها کارگزاران حکومتکش بوضع موجود تمکین نمی کنند خواستار تحولات انقلابی هستند، اما رژیم ارتجاع جمهوری اسلامی با زور و سرکوب در تلاش است مانا از بپا خاستن توده ها برای انجام رساندن تحولات انقلابی گردد. این تضادهای اجتماعی در درون هیئت حاکمه نیز انعکاس یافته و در عرصه مداوم است که رژیم جمهوری اسلامی مداوماً عرصه درگیریها، کشمکشها و تضادهای جناحهای درون خود بپوشانده است. جناحهای از هیئت حاکمه تصفیه شده اند، اما تضادهای دوباره با زسازی گشته اند. بالاخره بحران مزمنی که رژیم با آن روبروست به عالمی که همانا حکومت مذهبی است تشدید شده است. حکومت مذهبی جمهوری اسلامی که پیوسته در تلاش بوده است پیوند بین دولت را به تمام اجزاء روبنای ایدئولوژیک، سیاسی و حقوقی بسط دهد، حتی روبنای را که با ایندپاندا مناسبات متزلزل و فرسوده باشد، در تناقض با آر قراردادها است. حکومت مذهبی با سیستم ولایت فقیه، تضادهای عمیقی را در خود دستگا دولتی کلیت روبنای سیاسی - حقوقی پروراند نیست اندکی بحران سیاسی را تعدیل کند، مگر آنکه بحران حکومتی خود را حل نماید و نمیتواند بحران حکومتی را حل کند، مگر آنکه خود را به مثابه حکومت مذهبی نفی نماید، اما این امکان پذیر نیست مگر آنکه این حکومت باقی

## رسد افسارگسیخته تورم

هیچگاه طی چندین دهه اخیر تاریخ ایران، سابقه نداشته است که شرایط معیشتی توده های مردم تا بدین حد وخیم شده باشد. تمامی فشارها بر مردم دوش کارگران، دهقانان زحمتکش، توده های مردم فقیرشهرها و مستخدمین دوی پایه دولتی است. در حالی که طی ده سال زمامداری جمهوری اسلامی قیمت عموم کالاهاى اساسی و موردنیاز روزمره مردم به ۸ تا ۱۰ برابر افزایش یافته است، دستمزد کارگران حتی تا دوبرابر نیز افزایش نیافته است. دهقانان زحمتکش، تهیدستان شهرها و مستخدمین دولتی امثال معلمین و کارمندان معمولی ادارات نیز وضعیت مشابهی دارند. طبق محاسباتی که صورت گرفته است، کارگری که ده سال پیش با ۳ هزار تومان در ماه با فقر و بدبختی زندگی میکرد، امروزه برای اینکه بتواند با همان شرایط زندگی ده سال پیش بسربرد، باید دستمزدی دریافت کند که حداقل در ماه به ۲۰۰۰۰ تومان برسد. اما عایدی ماهانه اکثریت مطلق کارگران ایران حتی به نیمی از این رقم نمی رسد یعنی قادر به تامین حداقل معیشت خودنیز نمی باشند. عموم توده های زحمتکش مردم ایران با فقر مطلق و غیر قابل تحملی دستگیر میگردند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که این همه بدبختی را برای زحمتکشان ایران به بار آورده است، مانع افزایش دستمزد کارگران می گردد و زندگی را بیش از پیش بر آنها دشوار می سازد. در حالیکه تورم کمزحمتکشان ایران را شکسته است، سرمایه داران، سران و وابستگان دستگاه حکومتی، بازرگانان خریدوکلان چنان درآمدهای هنگفتی به جیب زده و سودهای هنگفتی بدست می آورند که در نوع خود کم سابقه است. دولت که خود بزرگترین سرمایه دار محسوب می گردد و بخش عظیمی از شبکه تولید و توزیع را در اختیار خود دارد، با فروش کالاهای ساخته شده در موسسات و کارخانه های دولتی به قیمت های بسیار گزاف، با افزودن نرخ سودبازرگانی بسیار بالایی بر قیمت کالاهایی که توسط دولت وارد میشود، سودهای بسیار هنگفتی بجیب میزند. بعلاوه دولت می کوشد با تشدید تورم با روش کسب نامالی و هزینه های بسیار عظیم ماشین نظامی و سرکوب خود را به دوش توده های مردم بیاندازد. دولت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم را بشدت افزایش داده است. بخش بسیار عظیمی از این مالیات، مستقیم و غیر مستقیم توسط دولت از توده های زحمتکش مردم گرفته میشود، و بخش دیگری را نیز سرمایه داران با افزایش قیمت کالاها بطور غیر مستقیم از زحمتکشان می گیرند. دولت بمنظور امین هزینه های بسیار کلان دستگاه دولتی

عریض و طویل و یکمشت جیره خوار و انگل دیگر که حول و حوش این دستگاه دولتی سازماندهی کرده است، نه فقط درآمدهای عظیم نفت را که حاصل دسترنج کارگران ایران است می بلعد، نه فقط بخشی دیگر از این هزینه ها را از طریق مالیاتهای غیر مستقیم و افزایش قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز مردم کسب میکند، بلکه با توسل به سیاست کسری بودجه، استقرار ازبانیکیا و انتشار اسکناس بدون پشتوانه نرخ تورم را افزایش میدهد. تا بقیه هزینه های دستگاه دولتی و ماشین سرکوب و نظامی خود را با زهم به دوش توده ها تحمیل کند. پس روشن است که خود دولت بعنوان پاسدار نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، و مدافع منافعی سرمایه داران اصلی ترین نقش را در صعود روز افزون قیمت کالاها و تورم افسارگسیخته برعهده دارد. با این وجود، دولت مدعی است که قصد دارد جلوی افزایش قیمتها را بگیرد و تورم را مهار نماید. اما همان بودجه تنظیمی دولت در سال جاری نشان میدهد که این ادعا سراپا کذب و دروغ است. کسری بودجه بسیار کلان و افزایش مالیاتهای غیر مستقیم خود نشان دهنده نقش دولت در افزایش نرخ تورم است. کافی است که در نظر گرفته شود که طی همین دو ماه سال جاری دولت قیمت کالاها و خدمات خود را بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش داده است.

پس بی جهت نیست که حتی روزنامه های رژیم اعلام می کنند قیمت برخی از کالاها طی یک هفته تا ۳۴ درصد افزایش نشان میدهند. این خود پیچ بودن ادعای رژیم را در مهار و کنترل تورم نشان میدهد. جمهوری اسلامی بنا بر هیئت طبقاتی و سیاستهای ارتجاعی اش نه فقط قادر به مهار و کنترل تورم نیست، بلکه روز بروز وضع را وخیم تر خواهد ساخت و شرایط زندگی توده های مردم را هر روز دشوارتر خواهد ساخت. جمهوری اسلامی نه میتواند بحران اقتصادی را حل کند، نه میتواند، هزینه های هنگفت ماشین نظامی و سرکوب را کاهش دهد و نه از انتقال بار بحران و هزینه های هنگفت خود به دوش زحمتکشان دست بردارد. تنها یک حکومت انقلابی میتواند بحران بحران اقتصادی غلبه کند و فشار را از دوش توده های مردم بردارد. اگر جمهوری اسلامی همچنان زمام حکومت را در دست داشته باشد، وضعیت مردم ماه آینده بدتر از ماه جاری و سال آینده اسفابتر از سال خواهد بود. توده های زحمتکش مردم ایران راه دیگری جز تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در برابر خود ندارند.



از صفحه ۱۸

## مبارزه با "بدحجابی"...

می شوند و نیروهای سرکوبگر رژیم مجازند آنها را دستگیر کنند، تا زیانه بزنند و جریمه نمایند.

از سوی دیگر طرح مبارزه با "بدحجابی" و تهدید زنان به دستگیری و محاکمه و زدن تا زیانه در شرایطی مطرح میشود که رژیم در هر اس از غلیبان جنبش توده ای، تمامی نیروی اهریمنی سرکوبگر خود را علیه توده ها بکار گرفته است. هنوز چند ماه از قتل عام هزاران زندانی سیاسی نگذشته و هنوز چندین هزار خانوادۀ درسوگ عزیزان خود داغدارند که رژیم این بار حربه دیگری را برای گسترش جور و وحشت بکار گرفته است. مبارزه با "بدحجابی" دستاویز دیگری است تا اوباشان و قداره بندان اینبار تحت عنوان مبارزه با "بدحجابی" خیابانها را قرق کنند، بگیر و ببند راه بیاندازند. شلاق بزنند، تا توده ها مرعوب شوند و در مقابل اینهمه جنایت و وحشیگری رژیم و در مقابل بی حقوقی مطلق خود دم برنیاورند.

اما طرح مبارزه با "بدحجابی" علاوه بر لرگد مال کردن بیشتر شخصیت زنان و گسترش رعب و وحشت، هدف دیگری را نیز دنبال میکند. این طرح در دست دولت ورشکسته ابزاری است تا با انکاء آن به اخاذی و چپاول بیشتر مردم بپردازد. و با اخذ جرایم بیشت تا دویست هزار ریالی از "بدحجابان"، محل درآمدی برای تامین هزینه های ارگانهای سرکوبگر و بوروکراسی عریض و طویل خود پیدا کند. این طرح وسیله ای است در دست کمیته چپها، مزدوران سپاه پاسداران و سایر ارگانهای سرکوبگر، تا هرکسی را به جرم استفاذه از لباسهای که از دیدگاه جمهوری اسلامی این حکومت سراپا ابتذال و ننگ و کثافت، "مبتذل" ارزیابی میشود، به پرداخت جریمه های نقدی کلان وادار نماید، طرح مبارزه با "بدحجابی" طرحی است هانتبار به شخصیت انسانی زنان، طرحی است ارتجاعی که در راستای گسترش جو سرکوب و اخاذی از مردم تدوین شده است.

## تلاش نومیدانه...

از صفحه ۲

توده ای نفی شود. تلاشهای رژیم برای حل بحران حکومتی تلاشی عبث است. این بحران، بحرانی قانونی نیست و نمی تواند در چارچوب قوانین موجود و نهادهای موجود حل شود. هر دستکاری رژیم در قانون اساسی کذایی اش و را با تناقضات بیشتری روبرو خواهد ساخت. بحران موجود، بحرانی انقلابی است و تا بودی تمام نهادهای و قوانین موجود را می طلبد.



## اعلامیه مشترک



# به مناسبت بزرگداشت یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه

کارگران مبارز ایران !

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس - یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه، روز همبستگی بین‌المللی کارگران را به شما شاد باش می‌گویند.

یکصد و سه سال از نبرد قهرمانانه دهها هزار کارگر اعتصابی شیکاگو و چند شهر دیگر آمریکا در اول ماه (یازده اردیبهشت) ۱۸۸۶ به منظور تثبیت روزانه کار به "هشت ساعت در روز" می‌گذرد. طبقه سرمایه دار در پاسخ به اعتصابیون از دولت یعنی دستگاه سرکوب و تضییقات استفاده نمود. کشتار بیش از هفتاد کارگر و زخمی شدن دهها تن از آنان، درهم کوبیدن مراکز کارگری و به آتش کشیدن چاپخانه های کارگری به تنهائی کافی نبود، نوبت به دستگیری، محاکمه و اعدام رهبران اعتصاب در بیدادگاه های نظم سرمایه انجامید و این همه البته آتش اعتصاب را مشتعل تر نمود. نیم میلیون کارگزار دوازده هزار کارخانه به یادبود شهدای خود و پیگیری در به کرسی نشاندن مطالباتشان به صحنه آمدند و سرانجام کارفرمایان در برابر قدرت ناشی از اتحاد و همبستگی کارگران عاجزانه زانو زدند و به تثبیت هشت ساعت کار در روز تن در دادند. سه سال بعد (۱۸۸۹) کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس با پیشنهاد نماینده آمریکا، اول ماه مه را به یاد کارگران شیکاگو، روز همبستگی جهانی کارگران اعلام کرد. از آن روز تا کنون، در اول ماه مه به اراده کارگران، چرخهای تولید از گردش باز می‌ایستند و زمان توقف می‌کند تا کارگران جهان با یادآوری اول ماه مه، با یکدیگر تجدید پیمان نمایند: "روز قطعی جدال است، آخرین رزم ما انترناسیونال است نجات انسانها! "

در این رزم سترگ و طولانی، مملو از فراز و نشیب، شکستها و پیروزیها، پرولتاریای جهانی چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهد و اما جهانی را برای فتح در برابر دارد. نخستین فتوحات آن با انقلاب کبیر اکتبر بوقوع پیوست. فرمانروائی کارگران، دیکتاتورن انقلابی طبقه بی چیز پرولتر بر یک ششم کره ارض استقرار یافت و با الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، نخستین اقدامات برای تاسیس بنیادهای سوسیالیستی آغاز شد. از آن پس هر سالی که پشت سر نهاده ایم، بخشی از کهنه جهان جور و ظلم تخریب شده و دروازه های دنیای نو، دنیای سوسیالیسم در چهار گوشه جهان گشوده تر شده است. هم اینک اول ماه مه را در بیش از یک سوم کره ارض بر ویرانه های سلطه طبقات استثمارگر جشن میگیرند و مارش پر شکوه طبقه کارگر برای فتح تمامی جهان با استواری و ظفرمندی پیش می‌تازد تا پرچم سرخ اول ماه مه، پرچم آزادی و سوسیالیسم در سرتاسر گیتی به اهتزاز در آید.

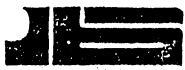
پرولتاریای جهانی نه تنها نیا ز مندا انقلاب برای رهائی زیوغ سرمایه است، بلکه او به پیشرفت این انقلاب برای رهائی از شرکات فاسد و خرافات خود نیز محتاج است. زیرا "انقلابهای پرولتری... مدام از خود انتقاد می‌کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می‌سازند به آنچه که انجام یافته بنظر می‌رسد باز میگردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه بباد استهزاء میگیرند" (مارکس) هم از اینروست که می‌یاید با نقد ضعفها و انحرافات موجود در قلعه های فتح شده، امکان شکوفائی ظرفیتهای بالقوه سوسیالیسم را در جهان معاصر بنحو مطلوب تری فراهم ساخت.

انقلاب علمی و فنی که نشانه بارآوری افزایش یافته کار و ثروت اجتماعی عظیم تر است، در جامعه سرمایه داری، که محرک آن سود است، خود به منشاء نا برابریهای عظیم تر اجتماعی، به ژرفتر شدن فاصله تهیدستان و ثروتمندان، به عدم امنیت بیشتر، به بیکاری و مشقات گوناگون توده های کارگر و زحمتکش، به تشدید سیاستهای امپریالیستی، به رقابتهای خاد بین گروههای امپریالیستی، به تمایل به قهر، ارتجاع و نژادپرستی و پایمال کردن حقوق ملل در بنمدل میشود. این تناقضات به ناگزیر به تشدید مبارزه کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان علیه امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا می انجامد. مبارزه کارگران کشور های پیشرفته سرمایه داری علیه بیکاری، افزایش هزینه زندگی، نظامیگری، وخامت محیط زیست، سیاستهای سلطه گرانه امپریالیستی و کاهش روزانه کار به هفت ساعت در روز و مبارزه بخاطر سوسیالیسم، مبارزه خلقهای ستمدیده برای رهائی ملی و اجتماعی از زیر سلطه بورژوازی خودی و سرمایه داری جهانی و سرانجام مبارزه اردوگاه سوسیالیسم علیه اردوگاه امپریالیسم و ارتجاع جهانی، عناصر همیسته و تفکیک ناپذیر روند واحد انقلاب جهانی سوسیالیستی محسوب می شوند.

کارگران مبارز ایران !

طبقه کارگر ایران نیز بمثابة یک گردان از ارتش جهانی کار، که اساسا بخاطر برانداختن استثمار انسان از انسان محو طبقات، و استقرار یک جامعه کمونیستی مبارزه میکند، با بیکارهای خونین و قربانیان بی شمار، سرود بیداری و آغاز زندگی نوین را به ندا درآورده است.

قیام بهمین نخستین نواخت این بیداری بود که آگاهی ژرف و تجاربی عظیم را برای پرولتاریای ایران به ارمغان آورد. تشکلهای وسیع و مستقل کارگری، شوراها و اتحادیه ها که در دوران طوفانی انقلاب پا گرفتند، نشان دادند که طبقه کارگر متشکل و متحد چه نیروی پر قدرتیست. هراس جمهوری اسلامی از قدرت یکپارچه کارگران در تشکلهای شورائی و سندیکائییشان، این تشکلهای را به آماج یورش وحشیانه رژیم میدل کرد. جمهوری اسلامی تمامی تمهیدات خود را بکار گرفت تا با انهدام تشکلهای مستقل کارگرا.



و تحمیل یک قانون کار ارتجاعی به آنان صفوف متحد کارگران را در هم بکوبد و زنجیرهای اسارت سرمایه را بر گردن آنان تنگتر نماید. مومنت و عناد جمهوری اسلامی با طبقه کارگر همچنین خود را در به رسمیت نشناختن اول ماه مه بمثابة روز تعطیل کارگری عیان ساخت. اما کارگران قهرمان ایران با اتکاء به سنت رزمنده انقلاب ۵۷ به دفاع از هویت مستقل طبقاتی خویش برآمدند و بیش از چهار بار تلاشهای مکرر رژیم جمهوری اسلامی را برای تحمیل قانون کار ارتجاعی عقیم نمودند و سرانجام اول ماه مه را بمثابة روز تعطیل کارگری به آن تحمیل کردند. اما اول این پیروزی قطعی نبوده، و ثانیاً زعمای حکومت از تلاش ضد کارگرایان برای جلوگیری از برگزاری مستقل این روز و پرداخت حقوق به مناسبت این تعطیل رسمی کارگری دست نخواهند شست. کارگران ایران باید امسال نیز نظیر سالهای پیشین ضمن دفاع از اول ماه مه بمثابة تعطیل رسمی کارگری با دریافت حقوق، به تعطیل کارخانه ها مبادرت نمایند و با تحریم مراسم فرمایشی رژیم، تجمعات مستقل خویش را برپا دارند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای مبارزه با کتفراش - در آستانه یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه، تمامی کارگران را به تشدید مبارزه حول مطالبات زیر فرامی خوانند: اطمینان سالیکه از قیام بهمین میگذرد، مبارزه برای قانون کار انقلابی - دمکراتیک و دفاع از حق تشکل و حق اعتصاب همواره یکی از واستهای اساسی کارگران را تشکیل داده است. پس از شکست مفتضحانه رژیم در تحمیل پیش نویس های قبلی، در سال گذشته سرمد - ران رژیم جمهوری اسلامی کوشیدند تا قانون کار "جدیدی" دست و پا نمایند و ضمن پذیرش ظاهری برخی از خواسته های کارگران، در صفوف متحدان تفرقه بیندازند و مبارزات شما را به شکست بکشانند. مع هذا این قانون "جدید" که به تصویب مجلس رسیده و با اعتراض و برای نگاهبان روبرو شده بود، برای جرح و تعدیل های تازه و اخذ تصمیم نهایی به مرجع تشخیص "مصلحت نظام" سپرده شد و مطابق با "مصلحت نظام" بیش از یک سال است که در کشوی میز "مراجع تشخیص" مسکوت مانده است. در این قانون ارتجاعی جدید نیز دشمنی رژیم با طبقه کارگر بویژه در سلب حق تشکل مستقل کارگران و حق اعتصاب و جایگزین نمودن آن با ارگانهای سرکوب دولتی چون انجمن ها و شوراهای اسلامی کار جلوه گر شده است. بنابراین ضروریست تا کارگران ضمن طرح درخواست انحلال انجمن ها و شوراهای اسلامی، مبارزه خویش علیه سیاستهای ضد کارگری رژیم و برای دستیابی به حق ایجاد تشکلهای مستقل خود و حق اعتصاب تشدید نمایند.

۲- سرانجام پس از گذشت هشت سال از جنگ ارتجاعی ایران و عراق، رژیم جمهوری اسلامی بدلیل انزوای بین المللی، بحران اقتصادی و سیاسی داخلی و بمنظور اجتناب از بروز یک موقعیت انقلابی، "جام زهر را نوشید" و به قطع جنگ تن داد. با قطع جنگ، یک دوران "نه جنگ، نه صلح" در کشور حاکم شده است که در آن تشدید نظامیگری و بسیج نظامی به قوت خود باقیست. در حالیکه جنگ مایه برکات بیشمار برای امپریالیستها، بورژوازی سوداگر داخلی و سردمداران حکومت بود، برای اکثریت توده های ستمدیده کشور مایه بیزی بجز مرگ، ویرانی، فلاکت، بیکاری و اختناق مترادف نبوده است. امروزه نیز بازسازی اقتصاد سرمایه داری مستلزم ادغام هر چه بیشتر اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری، اخذ اعتبارات و وامهای بین المللی، سرمایه گذاری مستقیم و مشترک امپریالیستی در ایران، انباشت سودهای هر چه کلانتر در دست طبقات بورژوا و ملاک، و تحمیل هزینه ویرانی های جنگ بر دوش کارگران، زحمتکشان است. هم اکنون حکومت بر خلاف وعده های پیشین خود مبنی بر اینکه جنگ عامل اصلی کمبودهاست و پس از آن دوران "رفاه" فرا میرسد، با معرفی "رفاه طلبی" بعنوان خطرناکترین دشمن انقلاب، امید به هر گونه بهبود معیشت اقتصادی را سریعاً در میان توده ها زایل می سازد. در حالیکه دستمزد کارگران و دیگر حقوق بگیران ثابت مدت ها است که در سطح پیش از جنگ متوقف مانده است، ابتدائی ترین مایحتاج مردم تا چند صد در صد افزایش یافته اند و مضافاً اینکه بیکاری همچنان در ابعاد گسترده و میلیونی ادامه می یابد. در چنین وضعیتی دولت و طبقه کارفرما بر این امر مصممند که برای احیای اقتصاد سرمایه داری ایران، در وهله اول باید به احیای سرمایه داری یاری رساند و فقط پس از انجام این امر می توان برای بهبود شرایط زندگی خود مبارزه کرد. اما پرولتاریای ایران آماده چنین فداکاریهایی نیست. پرولتاریا خواهان بهبود فوری معیشت، قطع بیکاری و سطح عالیتری از زندگی است و این بله امکانات عینی نظام سرمایه داری در تضاد مستقیم قرار دارد. از اینرو کارگران باید برای افزایش دستمزدها متناسب با تورم حق کار، دریافت بیمه بیکاری برای تمام دوران بیکاری میزان حقوق ایام اشتغال مبارزه نمایند.

۳- قطع جنگ ارتجاعی نه تنها بمعنای خاتمه اختناق داخلی نبوده بلکه با تشدید "جنگ داخلی" رژیم علیه کارگران و زحمتکشان نوام بوده است. شکنجه، اعدام و قتل عامهای دستجمعی زندانیان سیاسی، اعمال شدیدترین سانسور بر مطبوعات، سرکوب هر گونه اعتصاب و تلاش بمنظور ایجاد تشکلهای مستقل، تعقیب و پیگرد و سرکوب کلیه احزاب انقلابی و مخالف، الغای ابتدائی ترین آزادی - یهای مدنی برای کلیه اهالی و اعمال شدیدترین اجحافات، تبعیضات و اهانتها علیه زنان، و نقض کلیه حقوق ملل و اقلیتهای مذهبی سیوه حکمرانی رژیم و نمایش "اقتدار" آن در سطح کشور بوده اند. از اینرو طبقه کارگر بدون مبارزه بیگیر و خستگی ناپذیر علیه سرکوب و اختناق و در دفاع از آزادی بیان، عقیده، تشکل، اعتصاب، ... و قطع شکنجه و اعدام و آزادی زندانیان سیاسی نمیتواند به اهداف خویش دست یابد و تمامی زحمتکشان را حول پرچم خویش گرد آورد. ما در آستانه روز اول ماه مه، کارگران قهرمان ایران را به تشدید مبارزه در راه کسب آزادیهای سیاسی و مطالبات دمکراتیک توده ها، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و برابری زنان و مردان در تولید ثنونات اجتماعی فرا می خوانیم.

مبارزه شما کارگران قهرمان به همراه دیگر توده های ستمدیده ایران بخاطر تحقق مطالبات انقلابی - دمکراتیک ضد امپریالیستی و رفاهی فوق الذکر، بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی دستگاه بوروکراتیک نظامی دولت و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق یعنی اعمال حاکمیت کارگران، زحمتکشان و دهقانان از طریق شوراها، نمیتواند قرین موفقیت گردد. این جمهوری محصول قیام مسلحانه شما کارگران و توده های ستم کشیده خواهد بود و تنها چنین جمهوری با استقرار قدرت شوراهای کارگران، زحمتکشان و دهقانان میتواند حاکمیت انقلابی - دمکراتیک وسیعترین توده های محروم را اعمال نماید.

## یادداشت‌های سیاسی

### بحران جدید در مناسبات جمهوری اسلامی و دول امپریالیست



طی ماه جاری یکبار دیگر مناسبات جمهوری اسلامی با دول امپریالیستی با بحران جدیدی روبه‌رو شد. سخنان رفسنجانی در نماز جمعه تهران که طی آن به فلسطینی‌ها رهنمود داد، برای مقابله با اسرائیل، به تروارتبلاع کشورهای اروپایی و آمریکایی دست‌بزنند، واکنش مخالفت‌آمیز شدیدی را در سطح جهان ایجاد نمود. دول امپریالیست در مقابل این سخنان رفسنجانی به مخالفت برخاستند. وزارت خارجه امپریالیسم آمریکا طی بیانیه شدیدالحنی سخنان رفسنجانی را محکوم نمود و جمهوری اسلامی خواستار این موضع را پس بگیرد. ۱۲ عضو بازاری مشترک اروپا، طی اجلاسی که در بلژیک برگزار شد، اظهارات رفسنجانی را محکوم نمودند. دولت انگلیس در اعتراض به این سخنان، ۱۲ تن از اتباع خود را از ایران فراخواند، کاردار سفارت آلمان در تهران به کشورش فراخوانده شد و دولت هلند از سفیر خود در ایران خواست به هلند بازگردد. در مقابل این اقدامات دول امپریالیستی و تحت‌فشار افکار عمومی، رفسنجانی بسرعت اظهارات خود را پس گرفت. وی اعلام کرد که در مورد مسئله فلسطین، در نماز جمعه تهران اولاً نظر شخصی خود را بیان کرده است و این نظر رسمی جمهوری اسلامی نیست و ثانیاً سخنان وی تحلیلی بوده و نباید اینگونه برداشت کرد که وی به ملت فلسطین رهنمود داده است.

سخنان رفسنجانی خطاب به فلسطینی‌ها، خشم و مخالفت خلق فلسطین و سازمان‌های سیاسی فلسطین را نیز برانگیخت چرا که توده زحمتکشان منطقه و بویژه خلق فلسطین به ما هیت‌ریا کارانه اظهار حمایت‌های جمهوری اسلامی از خلق فلسطین بخوبی پی برده‌اند. رفسنجانی در حالی در حمایت از مبارزات مردم فلسطین سخن می‌دهد که رژیم جمهوری اسلامی طی حاکمیت خود شدیدترین لطمات را به جنبش خلق فلسطین و مبارزه برحق آنان وارد ساخته است. تداوم ۸ سال جنگ ارتجاعی، بهترین حربه‌ای بود که امپریالیسم و صهیونیسم در پوشش آن مبارزات خلق فلسطین و جنایات اسرائیل در سرزمینهای اشغالی را تحت الشعاع قرار دادند و ارتجاع منطقه موقعیت خود را مستحکم تر نمود. مناسبات مستقیم و غیرمستقیم میان جمهوری اسلامی با اسرائیل و خریدهای تسلیحاتی حکومت اسلامی ایران از دولت صهیونیستی همدستی جمهوری اسلامی را با مرتجع‌ترین نیروهای منطقه و دشمنی اش با خلق فلسطین و مبارزات برحق آنرا به اثبات

رسانده است. رفسنجانی در همین سخنانی که بظاهر در حمایت از خلق فلسطین ایراد کرد نیز موضع ارتجاعی جمهوری اسلامی را در مقابل مبارزات توده مردم فلسطین به اثبات رساند. در حالیکه خلق فلسطین سالهاست برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت در مقابل امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع منطقه مبارزه قهرمانانه‌ای را به پیش می‌برد، طی این مدت متنوع‌ترین اشکال مبارزه مسلحانه و سیاسی توده‌ای را در مقابل سلطه صهیونیست‌ها و مرتجعین بکار گرفته و اکنون بیش از یکسال است که این مبارزه را به مرحله یک‌قیا م توده‌ای ارتقا داده است. رفسنجانی به فلسطینیان رهنمودی نداد که مبارزه مسلحانه توده‌ای علیه صهیونیسم و امپریالیسم به ترور فردی سیستم شده علیه اتباع دول اروپایی و آمریکایی روی بیاورند. رفسنجانی با این رهنمود، مبارزات توده‌ای خلق بی‌خاسته فلسطین برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت را تا حدی قدامت‌تروریستی و باجگیرانه مزدوران جمهوری اسلامی در اقصی نقاط جهان تنزل می‌دهد و تلاش می‌کند بدین ترتیب چهره مبارز خلق فلسطین را در اذهان جهانیان خدشه دار نماید.

و اما در پاسخ این سؤال که چرا رفسنجانی در این مقطع زمانی چنین موضعی را در مقابل مسئله فلسطین بر زبان راند، همگان متفق‌القولند که وی با اینگونه رادیکال‌نمایی‌ها در شرایطی که بحران حکومتی بشدت حادث شده است، تلاش دارد موقعیت فردی خود را بعنوان شخصی که مورد قبول همه جناح‌هاست در هیئت‌حاکمه مستحکم نماید. گذشته از این رفسنجانی در سخنان خود پیرامون مسئله فلسطین تلاش کرد با برآز

### تشدید سرکوب در مناطق اشغالی



که دولت اسرائیل با درپیش گرفتن آن تلاش می‌کند خلق فلسطین را از ادامه و تشدید مبارزات برای کسب حق تعیین سرنوشت بازدارد. این عملیات وحشیانه در شرایطی صورت می‌گیرد که بیش از ۱۶ ماه قیام توده فلسطینی و مبارزات لاینقطع آنان علیه صهیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع چنان حقایق مبارزه خلق فلسطین را به اثبات رسانده است. امپریالیسم و ارتجاع عرب‌ها را نیز سراسر خسته است. جنبش و خلق فلسطین بعنوان یک واقعیت بنگرند. آنان دریافته‌اند که خلق فلسطین در صرفه

رژیم صهیونیستی اسرائیل عملیات سرکوبگرانه خود را علیه خلق فلسطین بشدت بخشیده است. در چند ماه اخیر دولت اسرائیل چنان جنایاتی در سرزمینهای اشغالی انجام داده که موج تنفر عمومی از وحشیگری و سبعمیت سرکوبگران صهیونیست، افکار عمومی جهانیان را فرا گرفته است. حمله مزدوران ارتش اسرائیل به روستای "نحالین" و قتل عام زنان و کودکان مردان فلسطینی، حملات روزمره سرکوبگران به فلسطینیان ساکن سرزمینهای اشغالی و اعلام حکومت نظامی در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن، اجزائی از سیاست تشدید سرکوب هستند

رهبری طبقه کارگران پیروزی مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلق‌های ایران است

## از میان نشریات

### \* حزب توده نگران بدنام شدن و زیر علامت سوال رفتن ارتش است.

"نامه مردم" ارگان حزب فریب و خیانت توده در شماره ۲۵۸ در مقاله ای تحت عنوان "مخالفان یا جاسوسان" به بررسی نمایشنامه اخیر سران جمهوری اسلامی در مورد کشف شبکه جاسوسی سیا و رابطه آن با سیاست تشدید ترور و اختناق پرداخته است. اما اصل مطلب چیز دیگریست. حزب توده در این نوشته بمتابه مدافع سینه چاک ارتش ظاهر میشود و اعتراض کنان از سران رژیم جمهوری اسلامی می پرسد: چرا می خواهید ارتش را "زیر علامت سوال" ببرید و "ارتش را بسد نام" کنید؟ مستند صحبت کنیم "نامه مردم" می نویسد: "در این میان موضوع دیگری جلب نظرمی کند و آن زیر علامت سوال بردن ارتش است. اینکه ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته جای تردید نیست. چرا سران رژیم می خواهند مجموعه ارتش را بدنام کنند؟" اینکه نمایشنامه "جاسوس گیری" اخیر سران رژیم، انعکاس دیگری از تشدید تضادهای درونی رژیم و تلاش جناحهای رقیب برای تسویه حساب و رو کردن دست یکدیگر است و اقلیتی است که مردم ایران بقدر کافی با آن آشنائی دارند.

این در حقیقت شکل دیگری از شویبه حساب میان باندهای درونی هیئت حاکمه است که همگی جزیک مشت دزد و غارتگر، جنايتكار، جاسوس و فاسد چیز دیگری نیستند. در عین حال این شیوه ایست که رژیم از آن بعنوان ابزاری برای تشدید سیاست ترور و اختناق و سرکوب نوده های مردم استفاده میکند. اما مسئله اصلی حزب توده، این نیست. او بعنوان توجیه گر و مدافع نظام سرمایه داری نگران آنست که "ارتش بدنام شود" و "زیر علامت سوال" برود. البته بانی هم ندارد که وسط دعوا نرخ تعیین کند، برای کالای خود بازاری را گرمی بنماید و بگوید: "اینکه ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته جای تردید نیست."

براستی که در اینجا نقش رفرمیست خیانتکار بعنوان پادبوروکراسی و مدافع ماشین سرکوب و استثمارگر آن بارز آشکار می گردد و درست بر این نقطه است که فرق میان طرفداران ملت، مدافعین جمهوری اسلامی یا جمهوری-مکراتیک اسلامی، لیبرالها و رفرمیستهای توده-ی بکلی محو میگردد. چرا که همه آنها علیرغم اختلافی که با یکدیگر دارند بر سر این نکته

مردم، در سرکوب کمونیستها و انقلابیون دیگر و حراست از منافع طبقات استعمارگر و بورژوازی و فتوای واریان امپریالیست آنها هیچگاه فراموش نمی کنند. ارتشی که پس از سرنگونی رضا خان و بقدرت رسیدن محمدرضا شاه در همان دهه بیست، مبارزات توده های مردم را در تهران، کردستان، آذربایجان و دیگر شهرها و مناطق درهم کوبید و هزاران هزارتن را با خاک و خون کشید، مجری سیاستهای طبقات حاکمه و امپریالیسم در کودتای ۲۸ مرداد بود. در دهه سی، چهل و بیویزه در اواسط دهه پنجاه، دهها و صدها بار به سرکوب مردم پرداخت و دهها هزار نفر دیگر را کشتار کرد. پس از قیام مرتجعین حاکم بر ایران همین ارگان ستم و سرکوب را علیه مردم بکار گرفتند. چه کسی میتواند نقش ارتش را در سرکوب زحمتکشان ترکمن صحرا، کردستان، خوزستان و غیره و غیره فراموش کند. این همه تجربه از نقش سرکوبگرانه ارتش و دیگر نیروهای مسلح چه چیزی به توده مردم ایران آموخته است؟ آنها آموخته اند که ارتش و نیز دیگر ارگانهای سرکوب رژیم نظیر سپاه، کمیته ها، شهربانی، ژاندرمری، بسیج و غیره ابزارهای سرکوب طبقه حاکمه و پاسدار سلطه طبقات ارتجاعی هستند. بی جهت نبود که مردم در قیام سال ۵۷ به یادگانهای یورش بردند و برای درهم شکستن این ارتش تلاش نمودند. این تجربه را قطعاً در قیام آینده خود نیز بيشکلی کامل تر و همه جانبه تر بکار می بندند و این بار تمام ارگانهای سرکوب را چنان درهم خواهند کوبید که هیچگاه دیگر نتوانند احیا شوند. حزب توده بیهوده نگران آنست که میباید ارتش "بدنام" شود. کار ارتش و دیگر ارگانهای سرکوب رژیم از "بدنامی" گذشته و در میان توده های زحمتکش مردم ایران رسوا هستند. اما نقش ارتش در جنگ چه بود که حزب توده از مثبت بودن آن سخن می گوید؟ امروزه دیگر حتی نا آگاه ترین و عقب مانده ترین بخش توده ها فهمیده اند که اصولاً این جنگ با خطر پررشته مقاصد جاه طلبانه و توسعه طلبانه روبروخته شده و جمهوری اسلامی اگر نتواند استبه اهدا و مقاصد توسعه طلبانه پان اسلامیستی خود را عمل پوشد، لاقلاً از جنگ بعنوان وسیله ای برای انحرافت توجه مردم از مسائل داخلی، سرکوب توده ها و نیروهای انقلابی و ادامه حیات تنگنای خود استفاده کرد. حتی اکنون سران رژیم در پاسخ مردم که می گویند چرا این جنگ بر فروخته شد و ادامه یافت، پاسخ می دهند که دست آورد جنگ "حفظ جمهوری-اسلامی" و "انقلاب اسلامی" بود. یعنی در صفحه ۱۶

متفق القولند که ارکان اساسی ماشین دولتی بورژوازی یعنی ارتش و بوروکراسی بعنوان تضمین کننده و پاسدار سیاست طبقاتی کلیت طبقه باید حفظ شوند و هرگونه "زیر علامت سوال بردن ارتش" و "بدنام کردن آن گناهی نا بخشودنی است. دارنده سلطنت طلب، سران جمهوری اسلامی، آقای رجوی، بازرگان، بنی صدر، جمهوریخواهان جبهه ملی، و خلاصه همه جناحها، دسته ها و گروه بندیهای بورژوازی همان را می گویند که حزب توده می گوید. حزب توده لازم نیست بازرگانی کند و به رسم گلابیه از سران رژیم سوال کند که چرا ارتش را زیر علامت سوال می برید و آن را بدنام می کنید؟ خاطر مبارک سران حزب توده جمع باشد که هیچ خطائی از این باب تا جمهوری اسلامی سر نزده و تازه همین چند روز پیش بودند که ما فدا امپریالیست حزب توده، طی پیامی اعلام کردیم "من تا آخر پشیمان ارتش و سپاه و بسیج خواهم بود و تضعیف آنان را حرام می دانم" و به همه سران حکومت دستور داد که تحت هیچ شرایطی از تقویت نیروهای مسلح غفلت نکنند. البته جز این هم نمی تواند باشد، چرا که این نیروی مسلح، ابزار سرکوب بورژوازی و ضامن حفظ سیاست سیاسی آن می باشد. حقیقتی که بورژوازی و پادوان رنگارنگ آن نظیر حزب توده میکوشند بر آن سرپوش بگذارند و توده عامی را با این استدلال که ارتش پاسدار مرزهای "میهن" در برابر تاخت و تاژها و مقاصد مواضع توسعه طلبانه اجانب است، بفریبند. یعنی درست عین همین استدلال حزب توده که "جای تردید"ی باقی نمی گذارد که "ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته" است. اینکه ارتش چه نقشی در اجرای سیاستهای توسعه طلبانه و تجاوزکارانه رژیم جمهوری اسلامی ایفا نموده است، مورد بحث قرار می گیرد، اما مسئله اساسی حزب توده در این است که ما هیئت ضداقلابی و ارتجاعی ارتش را بعنوان ابزار سرکوب طبقاتی کتمان کند و او همه دارد از اینکه ارتش "بدنام" شود و "زیر علامت سوال" برود. فقط یک مرتجع میتواند ندیده چنین اباطیلی متوسل شود که حزب توده شده است. توده های مردم ایران ما هیئت ضداقلابی و ارتجاعی ارتش و نقش آنرا بعنوان ابزار سرکوب و ستم طبقات حاکمه نه امروز و دیروز بلکه سالهای سال است که بتجربه دریافته اند. آنها نقش همین ارتش را در دوران حکومت رضا خان در سرکوب جنبش انقلابی - دمکراتیک توده های

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

## توضیح و تشریح برنامه سازمان

۲۱

به این سوالات که این چگونه جامعه سرمایه دار است که در آن از مالکیت خصوصی بیرونی تولید، تعدد سرمایه ها، رقابت و هرج و مرج، بحران و ارتش ذخیره صنعتی و تضاد دینا دین جامعه سرمایه داری خبری نیست، مدعی میشود که اینها مختص سرمایه داری کلاسیک در اروپای غربی و آمریکاست سرمایه داری شوروی از نوع ویژه ایست که با مشخصات و قوانین سرمایه داری کلاسیک غربی جور در نمی آید.

آقایان حکمت و ایرج آذرین میگویند: "جامعه امروز شوروی سرمایه داری است... به اعتقاد ما اقتصاد شوروی، سرمایه داری، خصوصیات سرمایه داری مسلط بر جوامع اروپای غربی و آمریکا نیست. به اعتقاد ما سرمایه داری که تحت نام سوسیالیسم بدنبال یک انقلاب کارگری مستقر و تحکیم شده است، دارای خصوصیات ویژه ای است که با یادداشتها و تحلیل کرد. وجود کارمزدی، کالای بودن نیروی کار و سرمایه تولید اجتماع بر مبنای کارمزدی برای اثبات سرمایه داری بودن اقتصاد شوروی کافی است. اما آنچه باید در زمینه ویژگی های این اقتصاد توضیح داده شود، در سطوحی کنکرت تر از این خصلت عام و خصلت مشخصه سرمایه داری قرار میگیرد. مانند تعدد سرمایه ها و رقابت. چه سیستمی در شوروی قوانین ضروریات بنیادی سرمایه داری را بصورت قوانین خارجی و مادی بر سرمایه تسهیل میکند. ارتش ذخیره کارچهارگانه اسکالی در این جامعه بخود میگیرد ارزش اضافی چگونه میان بخشهای مختلف کل سرمایه اجتماعی و شاخه های مختلف تولید، توزیع و تقسیم میشود. نقش قیمت و بازار در این اقتصاد چیست؟" (۱)

حکمت در جای دیگری نیز میگوید: "در واقع برای اثبات وجود سرمایه داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آنها یکدیگر و رقابت نیست. اثبات حاکمیت رابطه کار و سرمایه در شوروی برای اثبات سرمایه داری بودن این نظام کافی است. اما نمیتوان و نباید از سرمایه داری بودن اقتصاد شوروی چنین نتیجه گرفت که مولفه های کنکرت تری که مشخصه سرمایه داری "کلاسیک" در اروپای غربی و آمریکا است (از جمله رقابت و مالکیت شخصی بورژواها بر سرمایه) باید در شوروی عینا و با نقشی کمابیش مشابه قابل مشاهده باشد." (۲)

آنچه در این عبارت مشهود است، صدور حکم خودسرانه مبنی بر کالای بودن نیروی کار در جامعه شوروی به همراه یک تجدیدنظر یا عبارت دیدی رد تئوریهای مارکس است. تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی مدعی هستند که در جامعه شوروی نیروی کار کالاست. این بدان معناست که در این جامعه تولید کالای تعمیم یافته حاکم است. اما تولید کالای تعمیم یافته نمیتواند حاکم باشد مگر آنکه مالکیت خصوصی بیرونی تولید وجود داشته باشد. از همین روست که مارکس و انگلس بر مبنای درک ماتریالیستی تاریخ و بررسی اقتصاد جامعه سرمایه داری اثبات نمودند که بنیاد تمام تعارضات جامعه ای که بر مبنای رابطه کار و سرمایه شکل گرفته است، در تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی سرمایه داری نهفته است. یا بگفته انگلس "در این تضاد که به شیوه تولید جدید، خصلت سرمایه داری می بخشد، نظم تمام تعارضات زمان حال نهفته است." همین تضاد است که "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماع، تجدید تولید میشود." همین تضاد است که "بصورت آنتاگونیسم کارگر و بورژوازی" بروز میکند. همین تضاد است که در بحرانهای ما زادت تولید "قهر" بروز میکند." (۳)

مارکس در شرح وادانه خود "کاپیتال" از همین تضاد ضرورتی نمی جوید سرمایه داری و استقرار جامعه کمونیستی را از طریق الغای مالکیت خصوصی نتیجه گیری کرد و چنین نوشت: "مالکیت خصوصی بمشابه نقطه... مقابل مالکیت اجتماعی و مالکیت مشترک فقط

در پاسخ به این سوال که آیا میتوان اصلی ترین قوانین و مشخصات شیوه تولید سرمایه داری را در جامعه شوروی یافت، نخست باید دید که شیوه تولید سرمایه داری چیست و خصوصیات متمایز کننده آن را شیوه های تولیدی دیگر کدامند؟

سرمایه داری یک شیوه تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار کارمزدی است. در این نظام که تولید کالای مبتنی بر مناسبات تولید سرمایه داری مسلط است، نه فقط محصولات کاربرای فروش در بازار تولید میشوند بلکه کالای تبدیل میگردند، بلکه نیروی کار نیز کالاست. در اینجا، در حالیکه اصلی ترین و مهمترین بخش وسایل تولید و مبادله در تملک اقلیتی بسیار محدود یعنی سرمایه داران و ملاکین قرار دارد، اکثریت بسیار عظیم جمعیت جامعه که از پرولترها و نیمه پرولترها تشکیل یافته است. بعلت محرومیت از این وسایل تولید و لذا اضطراب اقتصادی ناگزیرند نیروی کارشان را به سرمایه داران بفروشند و با تولید ارزش اضافی که درآمدها ستثمارگران را تشکیل میدهد، استثمار میشوند. از این رو استثمار کارمزدی توسط سرمایه داران اصلی ترین و اساسی ترین رابطه اجتماعی در این نظام محسوب میگردد که آنرا از تمام نظام های دیگر متمایز میسازد. یا به گونه ای مشخص تر میتوان گفت که اولاً - در جامعه سرمایه داری تولید کالای خصلت عام و همگانی بخود گرفته، همه عناصر تولید از جمله نیروی کار به کالای تبدیل شده اند و تولید کالای تعمیم یافته، حاکم است.

و ثانیاً - تولید ارزش اضافی هدف مستقیم و محرک بلاواسطه و تعیین کننده تولید است و بقول مارکس "قانون مطلق" این شیوه تولید محسوب میگردد.

و ثالثاً - تمام موجودیت این جامعه بر بنیاد یک تضاد اساسی قرار گرفته است و آن تضاد میان خصلت اجتماعی تولید با شکل تملک خصوصی سرمایه داری است.

در چنین نظامی است که ماباقانوان انباشت سرمایه، رقابت میان سرمایه داران متعدد برای کسب حداکثر ارزش اضافی، هرج و مرج در تولید اجتماعی، تنظیم خود بخودی اقتصاد از طریق قانون ارزش، بحرانهای مازاد تولید، مازاد جمعیت نسبی و ارتش ذخیره صنعتی، و خاست نسبی و گاه مطلق وضعیت طبقه کارگر و غیره روبروی ما بشیم. با این توضیحات آیا میتوان این مشخصه ها و قوانین جامعه سرمایه داری را در اتحاد جماهیر شوروی سراغ گرفت؟ پاسخ منفی است. چرا که مقدم بر هر چیز در اتحاد شوروی برخلاف تمام جوامع سرمایه داری، اصلی ترین و مهم ترین بخش وسایل تولید در تملک اقلیتی محدود قرار ندارد که از آنها به قصد استثمار کارمزدی و ایجاد ارزش اضافی استفاده کنند، لذا از طبقه استثمارگر سرمایه دار و ملاک نیز خبری نیست. در اینجا مالکیت خصوصی بیرونی تولید ملغی گشته است، وسایل تولید به تملک اجتماع درآمده و خصلت سرمایه داری و وسایل تولید از بین رفته است. در اتحاد شوروی همه افراد جامعه موظفند کار کنند و حق کار نیز بصورت اشتغال تضمین شده، مرحله عمل و اجرا درآمده است، بنا بر این طبقه کارگر نیز نیروی کار خود را نمی فروشد. در اینجا دیگر رابطه کار و سرمایه حاکم نیست و از آنجا نیکه تولید کالای تعمیم یافته وجود ندارد، قانون ارزش نیز نقش تنظیم کننده اصلی تولید و مبادله را بر عهده ندارد، بلکه قانون تکامل برنامه ریزی شده اقتصاد مسلط است و از همین روست که شاهد هرج و مرج در تولید اجتماعی، بحرانهای مازاد تولید، ارتش ذخیره صنعتی و غیره نیستیم. در یک کلام ما شاهد عملکرد تضاد بنیادین جامعه سرمایه داری که همانا تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل تملک خصوصی سرمایه داری است نمی بشیم. چنین جامعه ای را نمیتوان سرمایه داری نامید. با این همه کسانی یافت میشوند که اتحاد شوروی را یک کشور سرمایه داری می شناسند. در ایران حزب کمونیست کومه له مدعی است که در جامعه شوروی سرمایه داری انحصاری - دولتی حاکم است و نیروی کار کالاست. اما در پاسخ



آنکه مارکس را اندکی تصحیح و اصلاح کنند و بگویند مسائلی که مارکس مطرح کرده است مربوط به "سرما" به داری کلاسیک اروپای غربی و آمریکاست. "سرما" به داری در روسیه "داری خصوصی تویژه" است "و اصلا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید لازم نیست". تضا دنیای این جامعه نیز تضای دمیان خصلت اجتماعیه تولید و تملک خصوصی سرما به داری محسوب نمیشود و برای اینکه یکسره مارکس تصحیح شود، باید این گفتمان مارکس و انگلس را که میگویند: "کمونیستها میتوانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: "الغاء مالکیت خصوصی" کنار گذاشت و شعار "الغاء کار مزدی" را داد. تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی بدین طریق نه "سرما" به داری بودن "جامعه شوروی بلکه نفی تام و تمام مارکسیسم - لنینیسم را به نمایش میگذارند. آنچه از سوی تئوریسینهای کومه له عنوان میگردد دفاع پوشیده ایست از مالکیت خصوصی، و تلاشی است برای پرده پوشی همه تضادهای نظام سرما به داری. آنها با معرفی جامعه شوروی بعنوان یک جامعه سرما به داری در تلاش اند یک سرما به داری بدون رقابت و هرج و مرج، بدون بحرانهای مازا تولید، فارغ از تضادهای شدید و آنتاگونیسمهای لاینحل کشف کنند و تئوری سرما به داری هماهنگ و سازمان یافته امثال برنشتین و هیلفردینگ را احیاء نمایند. تئوریسینهای کومه له مدعی اند که "برای اثبات وجود سرما به داری در شوروی نیازی به اثبات تعدد سرما به داری و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت نیست". "این گفتار بدان معناست که سرما به داری میتواند با یک سرما به واحد و یکپارچه، بدون رقابت و هرج و مرج، بدون بحران، بدون عملکرد قانون ارزش، و بدون ارتش ذخیره صنعتی وجود داشته باشد. اما واقعیت این است که هرج و مرج ذاتی تولید سرما به داریست و این خود بر رقابت میان سرما به داری متعدد برای کسب حداکثر ارزش اضافی متکی است. از این رو سرما به داری بدون سرما به داری متعدد در دوران رقابت آزاد امکانپذیر بوده است و نه در مرحله سرما به داری انحصاری. اینکه چرا یک سرما به داری، واحد و یکپارچه که جز با خودش و کارمزدی با چیز دیگری روبرو نباشد امکان استیابین علت است که "ارزش اساسی سرما به داری را تشکیل میدهد و بنا بر این فقط "از طریق مبادله با یک ارزش متقابل" میتواند وجود داشته باشد. مارکس میگوید: "چون ارزش اساسی سرما به داری را تشکیل میدهد و بنا بر این سرما به داری مازا فقط از طریق مبادله با یک ارزش متقابل وجود دارد، ضرورتا خود را از خویشتن دفع میکند. یک سرما به داری که با سرما به داری بیگانه ای برای مبادله با وی روبرو نباشد از نقطه نظر کنونی ما با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نباشد منطقا ناممکن است. " و همچنین تصریح می کند که "سرما به داری فقط بعنوان چندین سرما به داری میتواند وجود داشته باشد. از این رو خصلت خود آن بعنوان کنش متقابل آنها بر یکدیگر آشکار میگردد. " (۶) مارکس در این گفتار خود دقیقا نظریه ای را رد میکند که امروزه از سوی حزب کمونیست کومه له عنوان گشته است و بر طبق آن گویا در اتحاد شوروی "یک سرما به داری" وجود پیدا کرده است که "با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نیست و بنا بر این "برای اثبات وجود سرما به داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرما به داری و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت" نمی بینند. نظریه مارکس در تضاد آشکار با نظریه رویزیونیستی و ضد مارکسیستی امثال حکمت است. مارکس میگوید: "یک سرما به داری که با سرما به داری بیگانه ای برای مبادله با وی روبرو نباشد. " و یا "با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نباشد. " ناممکن است. " سرما به داری فقط بعنوان چندین سرما به داری میتواند وجود داشته باشد. " و اصولا خصلت خود سرما به داری در کنش متقابل سرما به داری با یکدیگر یعنی در رقابت آشکار میگردد. اما تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی همه این مباحث و نتیجه گیریها را مارکس را انکار می کنند. آنها نه فقط ضرورت تعدد سرما به داری در نظام سرما به داری را انکار میکنند بلکه این حقیقت را نیز منکر میشوند که اصولا خصلت خود سرما به داری میتواند در کنش متقابل چندین سرما به داری بر یکدیگر یعنی در رقابت آشکار گردد.

مارکس میگوید: "مفهوم رقابت چیزی نیست مگر طبیعت درونی"

در جایی بوجود می آید که وسایل کار و شرایط خارجی آن متعلق به افراد باشد. ولی بر حسب اینکه افراد مزبور خود کارگر یا غیر کارگر باشند، خصلت مالکیت خصوصی تفاوت پیدا میکند. . . . مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، مالکیتی که میتوان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند میداد، به وسیله مالکیت خصوصی سرما به داری که بر پایه استثمای غیرظاهرا آزاد فرار گرفته است بیرون رانده شد. هنگامیکه این روند تحولی بقدر کافی ژرفا و درازای جامعه کهن را فرا گرفت. هنگامیکه کارگران به پرولتاریا و وسایل کارشان به سرما به داری مبدل گردید. هنگامیکه شیوه تولید سرما به داری بر روی پای خویش استوار شد، آنگاه اجتماعیه شدن با زهم بیشتر کار و مبدل گشتن با زهم بیشتر زمین و دیگر وسایل تولید بصورت بهره برداری اجتماعیه و لذا بصورت وسایل تولید جمعیه و بنا بر این خلق یابدی مالکین، خصوصی شکل جدیدی به خود میگیرد. آنگاه دیگر کارگران اقتصاد سرخود نیست که خلق یابد می شود بلکه از سرما به داری که هزاران کارگر را استثمای میکند سلب مالکیت میگردد. این سلب مالکیت از راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرما به داری از راه تمرکز سرما به داری ها انجام پذیر می شود. . . . تمرکز وسایل تولید و اجتماعیه گشتن کار به نقطه ای میرسد که دیگر با پوسته سرما به داری خود سازگار نیست. این پوسته میتواند ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرما به داری در میرسد. خصلت جدید - کنندگان خلق یابد میشوند.

شیوه تملک سرما به داری که ناشی از شیوه تولید سرما به داریست یعنی مالکیت خصوصی سرما به داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایه کار شخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرما به داری با ضرورتی طبیعتا نافی خویش را بوجود می آورد. این خود نافی نافی است. این نافی اخیرا ز نوا مالکیت خصوصی را برقرار نمیکند و نافی نافی را بر پایه دستاوردهای عصر سرما به داری یعنی بر اساس همکاریه و مالکیت جمعیه زمین و وسایل تولیدی قرار میدهد که خود زاده ای کارند. " (۴)

همانگونه که از مباحث صریح و روشن مارکس و انگلس مشهود است، بنیاد مناسبات جامعه سرما به داری یعنی جامعه ای که تولید کالای تعمیم یافته بر آن مسلط است و رابطه کار و سرما به داری اصلی ترین رابطه اجتماعیه را تشکیل می دهد، بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مبتنی است و تضاد بنیادین این جامعه "که به شیوه تولید جدید خصلت سرما به داری می بخشد" تضاد دمیان خصلت اجتماعیه تولید و "تملک خصوصی سرما به داری" می باشد که مختص سرما به داری کلاسیک و غیر کلاسیک، انحصاری و غیر انحصاری نیست بلکه مختص شیوه تولید سرما به داری بطور کلی است. راه حل این تضاد دواز اینرو از بین بردن "خصلت سرما به داری" شیوه تولید در اینست که بنیاد مناسبات جامعه سرما به داری که تمام می بنای سرما به داری بر روی آن استوار گشته است، ویران شود. از سرمایه داران و ملاکین خلق یابد گردد. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ملغی شود و با برقراری مالکیت اجتماعیه و سازمان ندهی آگاهانه و برنامهریزی شده تولید و توزیع، "شیوه مالکیت و شیوه مبادله با خصلت اجتماعیه وسایل تولید هماهنگ شود. " (۵) در اینجا دیگر نه تولید کالای تعمیم یافته وجود دارد و نه استثمای کار مزدی. اکنون روشن میگردد که چرا مارکس و انگلس تئوری خود را در یک اصل خلاصه کردند: "الغاء مالکیت خصوصی" و چرا "الغاء مالکیت خصوصی از دیدگاه آنها" خلاصه ترین و مشخص ترین بیان تغییر مجموعه نظام اجتماعیه است. "اما تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی که با سوسیالیسم علمی دشمنی ناشی از پذیردن اندازه کالای بودن نیروی کار در جامعه ای سخن میگویند که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ملغی شده است. از "شیوه تملک سرما به داری که ناشی از شیوه تولید سرما به داریست یعنی مالکیت خصوصی سرما به داری" خبری نیست. طبقات سرما به داری و ماروما لک وجود ندارد. از تضاد بنیادین جامعه سرما به داری یعنی تضاد دمی که "به شیوه تولید جدید، خصلت سرما به داری می بخشد. " اثری نیست و لذا این تضاد خود را "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماع" تجدید تولید نمی کند و در بحرانهای مازا تولید قهرا بیرون نمی آید. البته اینهم ممکن نیست مگر

سرما به، خصلت ذاتی آن که بعنوان کنش متقابل چندین سرما به بریکدیگر متجلی و متحقق می‌گردد. گرایش ذاتی که بعنوان یک ضرورت خارجی متحقق می‌گردد. " (۷) یعنی رقابت در سرشت سرما به است، نمیتوان آن را به سرما به داری کلاسیک یا غیر کلاسیک، انحصاری یا غیر انحصاری نسبت داد و یا استثنا "سرما به داری" دارای خصوصیات ویژه ای "را پیدا کرد که در آنجا رقابت در سرشت سرما به و "گرایش ذاتی" آن نباشد و خود را "بعنوان یک ضرورت خارجی متحقق" نسازد. در مورد اهمیت رقابت در نظام سرما به داری همین بس که گفته شود: "رقابت موجب میشود که قوانین ملزوم شیوه تولید سرما به - داری ما نقد قوانین قاهره ای که از خارج تحمیل شده اند، بدوش هر سرما به - داری منفرد بازگردد." (۸)

در نظام سرما به داری، قوانین ذاتی این نظام "در مبادله رخ می‌نماید و نفوذ خود را بمتنا به قوانین جبری رقابت به یک یک تولید کنندگان اعمال می‌نماید." انگلس درباره نقش رقابت در نظام سرما به داری و اهمیت آن در نظریات مارکس خطاب به دورینگ می‌گوید: "طبق نظر مارکس قوانین تولید سرما به داری در حرکت خارجی سرما به بعنوان قوانین قهری رقابت تجلی میکند و نتیجتاً در ضمیر هر سرما به داری منفرد هم چون علت محرکه رسوخ می‌نماید. مسلم است که تحلیلی علمی از رقابت فقط هنگامی امکانپذیر خواهد بود که طبیعت درونی سرما به درک شده باشد. عیناً همچنانکه حرکت اجرام سماوی فقط برای کسی قابل درک است که حرکت واقعی ولی غیر محسوس آنها را بشناسد. در این رابطه مارکس با ارائه یک نمونه نشان داد که چگونه یک قانون معین مثلاً قانون ارزش در حالت معینی در درون رقابت تجلی میشود و قدرت محرکه خود را اعمال میکند. آقا دورینگ از همین نکته نیز می‌تواند برداشت کند که در توزیع اضافه ارزش، رقابت نقش عمده بازی می‌کند." (۹) اگر مطابق نظریات تئوریسیست‌های سوسیالیسم دهقانی که طبیعت درونی سرما به را درک نکرده و نمیتوانند درک کنند، سرما به داری در شوروی بدون قانون رقابت بورژوازی وجود پیدا کرده است، در آن صورت معلوم نیست که "قوانین تولید سرما به داری در حرکت خارجی سرما به چگونه تجلی پیدا میکند؟ معلوم نیست که چگونه یا بدقانون انباشت سرما به داری را توضیح داد؟ از چه طریقی ارزش اضافی به سود، بهره، سود بازرگانی و بهره مالکانه تبدیل میگردد؟ چگونه میتوان عاملی شدن ترکیب ارگانیک سرما به و پیشرفتهای تکنیکی را توضیح داد؟ چگونه میتوان گرایش نزولی نرخ سود و نیز متوسط نرخ سود را تعیین کرد؟" نوآوری‌های "تئوریسیست‌های سوسیالیسم دهقانی برای" تصحیح "مارکس همه این مسائل را بلا جواب خواهد گذاشت. آنها چنین تصور میکنند که گویا در مرحله تکامل انحصاری سرما به داری رقابت حذف میشود و از پیروبرای اثبات "سرما به داری روسیه" نیازی به نشان دادن رقابت نیست. این یکا دعای پوچ است. سرما به داری انحصاری رقابت را بطور کلی حذف نمی‌کند. مرحله تکامل انحصاری و انحصاری - دولتی که جایگزین مرحله رقابت آزاد در تکامل سرما به داری شده است، رقابت را بطور کلی حذف نکرده و نمیتواند حذف کند بلکه دامنه آزادی آن را محدود نموده است. انحصارنا فی رقابت نیست. "انحصار فقط با این وسیله میتواند بقای خود را حفظ کند که دائماً به میدان رقابت قدم بگذارد." (۱۰)

در مرحله سرما به داری انحصاری و لاهنوزرشته‌های وجود دارند که انحصارات بر آنها سلطنت نشده اند و علاوه بر این در برخی زمینه‌ها خود انحصارات با عت ابداع و رشد برخی رشته‌های غیر انحصاری در جنب خود میگردند. از این رو رقابت میان سرما به داران این رشته‌ها از یک سو رقابت میان انحصار و غیر انحصار از سوی دیگر در جریان است. ثانیاً - مبارزه بسیار شدیدی میان انحصارات مختلف از یک سو و رقابت در درون هر انحصار از سوی دیگر در جریان می‌باشد. در اینجا هر چند رقابت محدود شده است، اما رقابت سببانه ای میان خود انحصارات و انحصار و غیر انحصار در جریان است. لنین

در بررسی مرحله تکامل انحصاری سرما به داری این مسئله را بدقت مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند و نتیجه می‌گیرند: "انحصارات که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند این رقابت را از زمین نبرده بلکه ما فوق آن و بموازات آن زندگی می‌نمایند و بدین طریق یک سلسله تضادهای حا دیر شدت و اصطکاکها و تضادهای را بوجود می‌آورند." (۱۱) و در جای دیگر نیز خاطر نشان می‌سازد که "امپریالیسم تضادهای سرما به داری را بغرنجتر میکند و وحدت می‌بخشد انحصار را به رقابت آزاد گره می‌زند، اما مبادله، با زار، رقابت، بحرانها، غیره را نمیتوانند از میان بردارند." (۱۲) اگر بر طبق ادعای حزب کمونیست کومه له در اتحاد شوروی سرما به داری انحصاری حاکم باشد، در آن صورت الزاماً باید رقابت حاد میان انحصارات از یک سو و انحصار و غیر انحصار مشاهده شود. اما از آنجا که در این جامعه نه از تعدد سرما به‌ها خبری هست و نه از رقابت بورژوازی، بنا بر این آنها با دستکاری در نظریات مارکس به صدور این احکام پرداخته اند که برای اثبات سرما به داری در شوروی نیازی به اثبات تعدد سرما به‌ها و رقابت نیست. اما انکار ضرورت تعدد سرما به‌ها و رقابت در نظام سرما به داری در عین حال به معنای نفی و انکار ضرورت هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانهای ما ز تولید در نظام سرما به داریست. تئوریسیست‌های حزب کومه له صریحاً این مسئله را عنوان نمی‌کنند اما این نتیجه است که از موجودیت یا فتن یک سرما به و احد و یکپارچه بهمه راه توانائی این سرما به برای سازماندهی برنامه ریزی شده تولید در مقیاس اجتماعی عاید می‌گردد. سوسیالیسم خرده بورژوازی این حقیت را درک نمی‌کند که اصولاً خصوصیت هر جامعه ای که بر مبنای تولید کالای استوار گشته در این است که تولید کنندگان تسلط بر روابط اجتماعی خود را از دست میدهند. "هر بخش برای خود و با ابزار تولیدی که تصادفاً در اختیار دارد و همچنین برای رفع حوائج مبادلاتی اش تولید میکند. هیچکس نمی‌داند چه مقدار از زرف آورده‌ها بیش به بازاری می‌آید، چقدر از آن اصولاً مصرف میشود. هیچکس نمی‌داند که تولید فریبش آیا واقعا مورد نیاز می‌باشد، آیا میتواند مخارجش را تامین کند و یا اصولاً میتواند آن را بفروش برساند. در اینجا هرج و مرج تولید اجتماعی حاکم است." (۱۳)

در نظام سرما به داری درست با این علت که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد و تولید کالای تعمیم یافته حاکم است با این علت که تعدد سرما به‌ها وجود دارد و هر سرما به داری در پی کسب حداکثر ارزش اضافی و حداکثر سود است، این هرج و مرج مداوم تشدید میشود. در اینجا از یک سو در هر کارخانه و موسسه ای سازماندهی تولید حاکم است و از سوی دیگر در مقیاس سراسری جامعه بی سازماندهی و هرج و مرج. از همین روست که انگلس می‌گوید تضاد بنیادی جامعه سرما به داری "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماع تجدید تولید میشود." در مرحله امپریالیسم نیز این هرج و مرج در تولید اجتماعی که ذاتی نظام سرما به داریست بقوت خود باقی است و نمیتواند جزا بین باشد، چرا که با برافتادن این هرج و مرج مستلزم الفاسد، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، برافتادن مبادله کالای وسایل سازماندهی آگاهانه و برنامه ریزی شده تولید و توزیع است. انحصارات هر چند در محدود، معینی میتوانند برنامه ریزی کنند و از روی نقشه فعالیت نمایند، اما در مقیاس اجتماعی قادر به انجام این کار نیستند. لنین تا کید میکند که برنامه ریزی کامل هرگز در تراست‌ها انجام نشده و نمیتواند انجام بگیرد. او می‌گوید: "تراستها هیچگاه کاملاً از روی نقشه کار نکرده اند و اکنون هم کار نمی‌کنند و اصولاً نمیتوانند کار کنند." (۱۴) تقویت نقش دولت در امورا اقتصاد اجتماعی سرما به داری انحصاری - دولتی در مرحله امپریالیستی تکامل سرما به داری نیز نه قادر بوده و نه قادر خواهد بود هرج و مرج را که ذاتی شیوه تولید است از میان بردارد. هم اکنون دولت‌های بورژوازی - امپریالیست، در محدوده‌های معینی در حیطه موسسات اقتصادی دولتی برنامه ریزی میکنند و میکوشند از طریق اهرم‌های بودجه، سیستم اعتباری پولی، مالیات و غیره امورا اقتصادی



جامعه را بطور غیرمستقیم تنظیم کنند. اما بهیچوجه نتوانسته و نمی توانند بر هرج و مرج تولید اجتماعی غلبه کنند. تجربه عملی چنددهه اخیر بویژه نیمه دوم قرن بیستم در کشورهای سرمایه داری، پوچ بودن ادعای طرفداران نظریه سرمایه داری سازمان یافته و موزون از طریق مداخلة دولتی بورژوازی ثابت رسانده است. کشورهای که در مرحله تکامل انحصاری سرمایه داری قرار دارند، همانند نیز با هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانهای اقتصادی مازاد تولید روبرو هستند. همه این حقایق صحت استنتاجات لنین را با ثبات رسانده است که معتقد بود بر طرف شدن هرج و مرج و بحرانها از طریق کارتلها امکانپذیر نیست. اومیکفت: "بر طرف ساختن بحرانها از طریق کارتلها افسانه پردازی اقتصادیون بورژوازیست که میخواهند بهر قیمتی شده، سرمایه داری را زینت دهند. برعکس انحصاری که در برخی از رشته های صنعت بوجود می آید، بر حدت و شدت هرج و مرجی که بطور کلی از خصوصیات تمام شیوه تولید سرمایه داری است می افزاید." (۱۵) تئوریسین های حزب کمونیست کومه له دقیقا همین افسانه پردازی اقتصادیون بورژوازی را تکرار میکنند. آنها نوعی افسوسنامه داری را در اتحاد شوروی کشف کرده اند که یک انحصار و احدا شکل گرفته و این انحصار واحد بر مبنای یک نقشه واحد و سراسری تولید در مقیاس اجتماعی سازمان ندهی نموده و با هرج و مرج و بحران مازاد تولید روبرو نیست. آنچه که گفته شد، بین نتیجه بدست می آید که برخلاف ادعای تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی، مسئله هرج و مرج و بحرانها نیز همانند تعدد سرمایه ها و رقابت، همگی جزء الزامات جبری هرجا که ای هستند که با تولید کالای تعمیم یافته سروکار دارد. اگر امروز در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری یعنی آمریکا مسئله تعدد سرمایه ها، رقابت، هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانها مازاد تولید همچنان بقوت خود باقی است، قطعا چنانچه جامعه شوروی نیز سرمایه داری بود، ما می با یستی شاهد وجود آنها با شیم و عملکرد آنها را بوضوح مشاهده کنیم. عدم وجود آنها در جامعه شوروی بمعنای پوچ بودن ادعای کسانی است که معتقدند جامعه شوروی سرمایه داریست و نیروی کار در آنجا کالاست. تئوریسین های حزب کمونیست کومه له میگویند: "سرمایه داری انحصاری - دولتی در شوروی حاکم است، اما سرمایه داری انحصاری - دولتی نه خلصت سرمایه ای نیروهای مولده را زایل میسازد، نه قوانین اساسی جامعه سرمایه داری را تغییر میدهد، و نه تضادهای آن را تخفیف میدهد بلکه بالعکس مناسبات سرمایه داری را به نقطه اوج تکامل خود میرساند، بنا بر این قوانین و تضادهای این نظام با یدبا حدت و شدت بیشتری عمل کنند، نه اینکه از حدت و شدت دامنه و عملکرد آنها کاسته شود. ادعای نظریه پردازان حزب کومه له مبنی بر اینکه در جامعه شوروی یک سرمایه واحد و یکپارچه، یک انحصار دولتی و حدوسا زمان یافته شکل گرفته و در آن از رقابت و هرج و مرج خبری نیست از جهات مختلف به نظریات برنشتین، هیلفر دینگ و کائوتسکی شبیه است تا نظریات مارکس، انگلس و لنین. چرا که در واقع هیلفر دینگ بود که تکامل برنامه ریزی شده و سازمان یافته سرمایه داری را از طریق انحصارات ممکن می دید و بر این اعتقاد بود که روند انحصاری شدن، نوعی سرمایه داری سازمان یافته را پدید خواهد آورد که هرج و مرج و بحرانها را از میان خواهد برد. و این کائوتسکی بود که بعنوان مدافع نظریه اولترا امپریالیسم مسئله ادغام همه انحصارات و شکل گیری یک تراست واحد را پیش بینی می کرد. "استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده است" ممکن میدانست. جوهر این هر دو نظریه یکی است و آن نتیجه گیری در مورد تخفیف تضادهای نظام سرمایه داری خواهد بود. در مقیاس ملی و بین المللی است. اگر مطابق نظریه تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی، اکنون در اتحاد شوروی در نتیجه روند انحصاری شدن سرمایه، تکامل برنامه ریزی شده و سازمان یافته سرمایه داری بدون رقابت و هرج و مرج امکانپذیر شده است، مگر این چیز دیگری جز سرمایه داری سازمان یافته هیلفر دینگ است. اگر مطابق نظریه های تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی، اکنون در اتحاد شوروی یک انحصار واحد دولتی، یک سرمایه مالی

واحد شکل گرفته که بر بخش وسیعی از جهان نیز تسلط یافته است، مگر این چیز دیگری جز تحقق نظریه اولترا امپریالیسم کائوتسکی است؟ خوب که دقت شود معلوم میگردد که در واقع جوهر همه این نظریات یکی است و آن ابداع نوعی سرمایه داری سازمان یافته و موزون و هماهنگ، سرمایه داری فارغ از تضادها و آنتاگونیسمهای حاد می باشد. این نظریات طبیعتا به تئوری "انطباق" برنشتین تقلیل می یابند که مطابق آن، تکامل سرمایه داری در مرحله انحصاری و دولتی آن وسایلی را در اختیار سرمایه داری قرار میدهند تا از طریق آنها بتوانند تولید را تنظیم، هرج و مرج و بحرانها را متوقف و تضادهای طبقاتی را تخفیف دهد. بی اعتباری این نظرات نه فقط در آن دوران دروجه تئوریک توسط مارکسیستها بویژه لنین اثبات گردید و ما هیتا پورتونیسیتی آنها بر ملا شد بلکه در عمل نیز تمام موجودیت نظام سرمایه داری در سراسر قرن بیستم خط بطلانی بر این نظریات کشیده است. مادامکه سرمایه داری وجود دارد، با رقابت، هرج و مرج، بحرانها و آنتاگونیسمهای شدید همراه است. تلاش تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی برای "اثبات" سرمایه داری بودن جامعه شوروی نه فقط با واقعیت های موجود نظام سرمایه داری هیچگونه همخوانی ندارد، بلکه از بنیادین نظریات مارکس نیز در تضاد قرار دارد. نظام حاکم در شوروی را نمیتوان سرمایه داری نامید. در اینجا نه از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید خبری هست و نه از سرمایه داران و ملاکین. نه نیروی کار کالاست و نه تولید ارزش اضافی هدف بلاواسطه محرک تعیین کننده تولید محسوب میشود. در اتحاد جماهیر شوروی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید وجود دارد، تولید اجتماعی بشکلی برنامه ریزی شده و آگاهانه انجام میگیرد. استثمار فراد از میان رفته است، اما از اینک جامعه شوروی، سرمایه داری نیست بلکه در نخستین فاز جامعه کمونیستی قرار دارد، این نتیجه نیز بدست نمی آید که انحرافات آن و یا دیگر کشورهای سوسیالیستی در عرصه مناسبات اقتصادی ناچیز است. همانگونه که پیش از این اشاره کردیم نه فقط اتحاد شوروی بلکه همه کشورهای سوسیالیستی بدرجات مختلف با انحرافات و معضلات اقتصادی روبرو هستند که نتیجه چیز دیگری جز انحرافات از موازین سوسیالیسم نیست. این انحرافات که تبلور خود را در سطح و گسترش روزافزون مناسبات کالایی - پولی، نقض اصل توزیع سوسیالیستی به نفع کسانی که از حقوق بورژوازی برخوردارند و با نتیجه چیز دیگری جز در شروت، فقدان کنترل همه جانبه توده ای در امر تولید و توزیع، بافته است، در مواردی حتی منجر به بروز بحرانهای اقتصادی در این جوامع شده است. هرچند که این بحرانها در اصل بحرانهای مازاد تولید نبوده بلکه بحران کمبود تولیدند که از نقض برنامه ریزی و تحریف موازین اقتصادی سوسیالیستی منشأ گرفته اند، و اگر در اینجا و آنجا نیز با مواردی روبرو هستیم که چیزی را تولید شده و یا فاقد کیفیت است و نمیتوانند دنیا را از اجتماعی راضی کند، اینهم از نقض و تحریف برنامه ریزی اقتصادی ناشی میگردد، اما در هر کجا که راه حل مسئله برگسترش مناسبات کالایی - پولی، سرمایه - گذاری بخش خصوصی و توسل به سرمایه های بین المللی قرار گرفته است، این امر منجر به تقویت مناسبات سرمایه داری و حتی در محدوده ای احیا و تقویت مالکیت خصوصی شده است. نمونه برجسته در این مورد مجارستان و لهستان است که اکنون تضاد میان عملکرد قانون ارزش و قانون تکامل برنامه ریزی شده اقتصاد در آنها به چنان مرحله ای رسیده است که به یک بحران اقتصادی انجامیده و با یک بحران سیاسی توأم گشته است. با این وجود در این کشورها نیز هنوز نمیتوان ادعا کرد که سرمایه داری بشیوه تولید مسلط تبدیل گشته است. تلاش تئوریسین های حزب کمونیست کومه له برای معرفی کردن جامعه شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بعنوان جوامع سرمایه داری یک تلاش عبث است. آنچه که در در نظرات این جریان در مورد سرمایه داری بودن جامعه شوروی گفته شد، در مورد دیگر مدافعیین ترا حیا سرمایه داری در شوروی از جمله مدافعیین استراژژی سه جهان نیز صادق است. چرا که علیرغم برخی اختلافات میان این جریانها مبنای تفکری آنها یکی است. اما از آنجا که بی اعتباری و ورشکستگی این نظریه اکنون به حدی رسیده است که حتی وضع و متکرر اصلی

مترقی توده های فاقد هرگونه امتیازکا رگرند قلع و قمع میکند. و توسط فرق گذاری شدید درمزدها، امتیازات، رتبه ها و غیره اشرافیت نوینی ایجاد میکند. استالین با اتکا به فوقانی ترین اقلتار این درجه بندی اجتماعی نوین علیه پائین ترین اقلتار روگامی برعکس - موفق به تمرکزکا مل قدرت در دست خود شده است. اگر این رژیم را بنا پارتیزم شوروی ننمایم چه بنامیم؟" (۱۷)

این چکیده ای است از نظر ترستی در مورد ماهیت دولت شوروی. نظریه انحطاط بنا پارتیستی دیکتاتور پرولتاریا سپس از جانب پیروان ترستی به تمام دولت های حاکم بر کشورهای سوسیالیستی بسط داده شد و اکنون آنها معتقد هستند که تمام می این دولت ها دچار انحطاط و دفرمه شدن بوروکراتیک شده و جزیک مشت دولت های منحل کارگری چیز دیگری نیستند. مقدم بر هر چیز اغتشاش نظری ترستیست که از اینجا سرچشمه میگردد که اصولا در نیستند نقش و اهمیت دیکتاتور پرولتاریا را در امر انجام وظایف تاریخی پرولتاریا درک کنند. سوسیالیسم علمی می آموزد که رهائی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر امکان پذیر است. پرولتاریا پس از سرنگونی بورژوازی بصورت طبقه حاکم متشکل میگردد و این رهائی سیاسی را پیش شرط رهائی اجتماعی اش قرار می دهد. از همین روست که بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دیکتاتور پرولتاریا را برای یک دوران نام و تمام تاریخی که جامعه سرمایه داری را از کمونیسم جدا میسازد ضروری می دانستند تا طبقه کارگر بتواند وظایف تاریخی خود را انجام بدهد. بدون حفظ سیاست سیاسی پرولتاریا انجام هیچیک از وظایف تاریخی پرولتاریا امکان پذیر نیست. اما ترستیست که نظریه ای را ابداع کرده اند که بر طبق آن در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم یعنی دوران مبارزه میان سرمایه داری که سرنگون گردیده اما نابود نشده و کمونیسمی که زاده شده اما هنوز قوام و استحکام نیافته است به دیکتاتور پرولتاریا نیاز نیست. پرولتاریا میتواند از نظر اقتصاد طبقه حاکم باقی بماند، اما از نظر سیاسی فاقد قدرت باشد. اگر ترستیست که ظاهرا نمی گویند که به دیکتاتور پرولتاریا نیازی نیست، اما همین کافی است که گفته شود در اتحاد شوروی بیش از نیم قرن و در دیگر کشورهای سوسیالیستی کمی کمتر از نیم قرن پرولتاریا همچنان طبقه از نظر اقتصاد حاکم است و "مناسبات غیر سرمایه داری" وجود دارد، اما پرولتاریا فاقد قدرت سیاسی است و بوروکراسی "حامل دیکتاتور پرولتاریا است". ترستی در تبیین این مسئله میگوید: "مشخص استخوان بندی هر جامعه روابط اقتصادی آن جامعه است. تا زمانی که اشکال مالکیت ایجاد شده بوسیله انقلاب اکثر سرنگون نگردیده اند، پرولتاریا همچنان طبقه حاکم باقی میماند. چنین بنظر میرسد که امیخواهد تبیین خود را به یکی از مباحث لنین متکی سازد. لنین در ۱۹۲۰ در پاسخ کسانی که تظا هر سیاست پرولتاریا را با مسئله مرکزیت دمکراتیک مربوط میساختند گفت: "سیاست پرولتاریا در این متظا هراست که مالکیت ملاکین و سرمایه داران را ملغی کرده است" اما لنین در همان حال اکید بر این اعتقاد بود که دیکتاتور پرولتاریا در شوروی برقرار است. ترستی بحث لنین را وارونه فهمیده است. پرولتاریا کافی را که فاقد قدرت سیاسی است، با این ادعا که اشکال مالکیت ایجاد شده توسط انقلاب باقی است طبقه حاکم میماند. این تناقض به دوشکل میتوان حل شود اگر "اشکال مالکیت ایجاد شده توسط انقلاب اکثر سرنگون نگردیده اند" طبقه کارگر نه فقط از نظر اقتصاد بلکه از نظر سیاسی نیز طبقه حاکم را تشکیل میدهد. اما اگر از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع پدیده است و انحطاط دولت کارگری بمرحله ای رسیده است که ترستی عنوان میکند "انحطاط بنا پارتیستی دیکتاتور معترف خطری آنی و مستقیم علیه تمام می دستاوردهای اجتماعی پرولتاریا است." (۱۸) پس دیگر نمیتوان هیچ بحث و صحبتی از حفظ "اشکال مالکیت ایجاد شده توسط انقلاب اکثر" و پرولتاریا بصورت یک طبقه حاکم کرد.

آن یعنی چین دیگر خود را آشکارا مدافع این استراتژی معرفی نمیکند و ترستی سوسیال - امپریالیسم را نیز کنار گذاشته است. نیازی به بحث جداگانه در مورد این جریان نیست. آنچه که در ادامه این بحث باقی میماند، مرور کوتاهی است بر نظرات ترستیست که هر چند منکر سرمایه داری بودن ساخت اقتصاد جامعه شوروی و دیگر کشورهای اردوگامه سوسیالیسم می باشد، با این وجود بر این اعتقادند که نه فقط در شوروی بلکه در همه کشورهای اردوگامه سوسیالیسم، بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع پدیده است، از اینرو دولت های حاکم بر این کشورها، دولت های منحل کارگری و نوعی از دولت های بنا پارتیستی هستند که طبقه کارگر با دیدن یک انقلاب سیاسی آنها را سرنگون سازد.

ترستیست که مظهر گنج سری و پورتونیس خورده بورژوازی در ایدئولوژی و سیاست، همان تناقضات و گنج سریها می باشد که در عرصه های دیگر از خود نشان داده است بر مسئله تحلیل از جامعه شوروی و بطور کلی کشورهای سوسیالیستی نیز بروز میدهد. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی از قوانین حرکت اقتصاد سرمایه داری چنین نتیجه گرفتند، که این جامعه در روند حرکت و تکامل خود، شرایط نهادم خویش را در بطن خود می پرورد و همه پیش شرط های عینی و مادی را برای گذار به جامعه کمونیستی فراهم میسازد. حال این دگرگونی انقلابی نیز طبقه کارگر است. در عین حال مارکس خاطر نشان ساخت که بسن جامعه طبقه ای سرمایه داری و جامعه بدون طبقات کمونیستی یک دوران گذار انقلابی از اولی به دومی وجود خواهد داشت که منطبق بر آن یک دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم و دولت این دوران نمی تواند جز دیکتاتور پرولتاریا باشد. اما ترستیست که بر این باورند که مناسبات تولید در کشورهای اردوگامه سوسیالیسم سرمایه داری نیست، طبیعتا استثمار سرمایه داری هم وجود ندارد. طبقه کارگر از نظر اقتصاد طبقه حاکم است، اما از نظر سیاسی طبقه حاکم نیست. چکیده این نظریه را که اوج سردرگمی و اغتشاش خورده بورژوازی است و هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد، ترستی در ۱۹۳۳ ارائه داد. او نوشت: "مشکلات هولناک ساختن سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده و منفرد، توأم با سیاست های نادرست رهبری - که این نیز در تحلیل نهائی ناشی از فشار عقب ماندگی و انزواست - منجر به این نتیجه گردیده که بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع پدیده است تا بتواند دستاوردهای اجتماعی اش را با متد خودش پاسداری نماید. مشخص استخوان بندی هر جامعه روابط اقتصادی آن جامعه است. تا زمانی که اشکال مالکیت ایجاد شده بوسیله انقلاب اکثر سرنگون نگردیده اند، پرولتاریا همچنان طبقه حاکم باقی میماند." (۱۶)

اوسپس در ۱۹۳۵ در یکی دیگر از آثار خود این نظریه را بسط داد و تکمیل نمود و مدعی شد که: "دمکراسی شوروی زیر فشار تضادهای اجتماعی در هم فرو ریخت. بوروکراسی با سوءاستفاده از این تضادها قدرت را بر بورواژینگ سازمانهای توده ای خارج کرد. از این لحاظ میتوان از دیکتاتور پرولتاریا و حتی دیکتاتور شخصی استالین سخن گفت." ترستی در این نوشته پس از اشاره به بکرشته تضادها ادعا میکند که "بوروکراسی با ترفیع خود بر فرارز طبقات زحمتکش این تضادها را تنظیم و تعدیل میکند و از این نقش برای تقویت سلطه خود استفاده میبرد." او ادامه میدهد که بوروکراسی شوروی برای تعدیل و تنظیم تضاد بین پرولتاریا و دهقانان، بین دولت کارگری و امپریالیسم جهانی فراخوانده شده است. چنین است پاره اجتماعی سازمان بوروکراتیک... هرا اندازه که بوروکراسی استقلال بیشتری پیدا میکند، هر چه که قدرت بیشتر و بیشتری در دست یک شخص بیگانه متمرکز میشود، سازمان بوروکراتیک بیشتر به بنا پارتیزم می گراید." "استالین دست آورد های انقلاب اکثر را نه تنها علیه خدا انقلاب فئودالی - بورژوازی بلکه همچنین در برابر خواست های زحمتکش و ناشکیلیها و ناراضی های شان حراست میکند. او جناح چپ را که مبین گرایشهای سازمان یافته تاریخی و



حکومت بورژوازی در شرایط بحرانی است که از ما هیت ضد انقلابی آن ناشی میگردد. از همین روست که انگلس آن را "مذهب واقعی بورژوازی" میخواند و میگوید: "بناپارتیسم قبل از هر چیز مذهب واقعی بورژوازی مدرن است." (۱۹)

پرولتاریا بنا به ماهیت طبقاتی خود رسالت تاریخی اش نمی تواند به شکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند و بماند بلکه بالعکس فقط بشکل مستقیم میتواند حکومت کند. اگر بورژوازی به اتکاء مناسب است حکام یافته تولید بورژوازی و دستگاه دولتی اش، با یک بوروکراسی ممتاز و ما فوق مردم، میتواند در شرایط بحرانی برای سرکوب پرولتاریا از قدرت سیاسی مستقیم چشم پوشی کند تا سلطه طبقاتی خود را حفظ کند، پرولتاریا بالعکس از آنجا نیکه با دیدن سبب تولید سوسیالیستی را تازه پس از گرفتن قدرت بنا میاید، و این وظیفه را فقط در حالی میتواند انجام دهد که اعمال حاکمیت مستقیم شده است و لاغیر. لذا نمیتواند بشکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند و خود را بماند به طبقه حاکم حفظ نماید. این اعمال حاکمیت مستقیم نیز همانگونه که پیش از این گفته شد بمعنای نفی هرگونه بوروکراسی است. پس بوروکراسی نمی تواند بنیان پرولتاریا، دست آوردهای این طبقه را حفظ کند و بماند به حافظ منافع پرولتاریا در درازای طبقات قرار بگیرد. بناپارتیسم محصول نوعی از توازن قوای طبقاتی در جامعه سرمایه داریست و نمیتوان آن را به دوران سوسیالیسم بسط داد. انگلس بناپارتیسم را با یک پیش شرط اساسی مرتبط میسازد که همانا توازن میان پرولتاریا و بورژوازیست و میگوید: "پیش شرط اساسی سلطنت مطلقه سابق - توازن میان اشرافیت و بورژوازی بود." "پیش شرط اساسی بناپارتیسم امروزی - توازن میان بورژوازی و پرولتاریاست." (۲۰) و این در شرایطی است که بورژوازی دیگر نمیتواند حکومت کند، اما پرولتاریا نیز هنوز قادر به حکومت کردن نمی باشد. در چنین شرایطی بورژوازی که طبقه حاکم است بعلت ترس از پرولتاریا سلطه طبقاتی خود را از طریق چشم پوشی از قدرت سیاسی حفظ میکند، همانگونه که در آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم "بورژوازی تمام قدرت واقعی سیاسی را به دولت" واگذار نمود. همانگونه که یکبار در نیمه اول و بار دیگر در نیمه دوم قرن نوزدهم در فرانسه پیش آمد. در اینجا قدرت دولتی با تکیه بر ارتش و دارو دسته های شبه نظامی، بین طبقات ما نور میکند، و در "محدوده معینی" تا "زمان معینی" از "استقلال بیشتری" برخوردار میگردد تا زمانیکه یکی از طبقات برتری قطعی کسب کند. بنا بر این نتیجه میگیریم که بناپارتیسم یکی از اشکال حکومت طبقات است و بطور خاص بورژوازیست پرولتاریا. بناپارتیسم محصول بحران قدرت و توازن قوا میان پرولتاریا و بورژوازی در دوران سرمایه داریست، نه پس از سرنگونی بورژوازی و بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر، آنها پس از آنکه بورژوازی را در یک جنگ داخلی سرکوب کرده است. و با لایحه این قدرت دولتی بورژوازیست که میتواند در شرایط بحرانی بین طبقات ما نور کند و در محدوده معینی، تا زمان معینی از استقلال بیشتری برخوردار گردد و در قدرت دولتی پرولتاریا، قیاس تاریخی ترسکی به تمام معنای قیاس مع الفارق است، اما این نظریه هنگامی شکل کاملاً مسخره ای بخود میگیرد و در عین حال در کفر طبقه ترسکیست را عیان و آشکارا بنمایش میگذارد که از سوی پیروان ترسکی به همه کشورهای سوسیالیستی بسط و تعمیم داده میشود، بناپارتیسم به یک قاعده عمومی برای دولت های پرولتری تبدیل میگردد و به "مذهب واقعی" پرولتاریا حاکم در همه جا بدل میشود. انگلس میگوید: هر دولتی "علی القاعده دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصادی مسلط است. طبقه ای که از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط میشود." "با این همه بطور استثنائی دوران های وجود داشت که طبقات در حال جنگ چنان در مقابل هم توازن داشتند که قدرت دولتی بماند به یک میانجی ظاهری، در آن لحظه تا درجه معینی از طرفین استقلال داشت. چنین بود سلطنت مطلقه قرنهای هفدهم و هجدهم که موازنه بین اشراف و طبقه بورگرا را حفظ میکرد. چنین بود بناپارتیسم اولین

ترتسکی معتقد است، بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع ید کرده است، این بوروکراسی دیکتاتور خود را بر پرولتاریا نیز اعمال میکند، اما با متد خودش از دست آوردهای اجتماعی پرولتاریا پا ساری میکند و پرولتاریا "آن را بعنوان حامل دیکتاتور پرولتاریا برسمیت می شناسد." البته در همان حال "معرف خطر آتی و مستقیم علیه تمام دست آوردهای پرولتاریا" نیز هست. تناقضات ترسکی حدومرز نمی شناسد. بوروکراسی معجزه میکند. هم معرف دیکتاتور پرولتاریا است و هم نیست، هم حافظ دست آوردهای اجتماعی پرولتاریا است، هم معرف خطر آتی و مستقیم علیه این دست آوردها. هم پرولتاریا را سرکوب میکند، و هم مدافع آنست. آیا بوروکراسی میتواند حامل دیکتاتور پرولتاریا و یا سدار دست آوردهای انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد؟ پاسخ منفی است. چرا که اصولاً بوروکراسی هیچگونه ربط و پیوندی با منافع طبقاتی پرولتاریا و وظایف تاریخی آن ندارد. بوروکراسی نه مختص دولت پرولتری است و نه لازمه سیادت سیاسی پرولتاریا، بالعکس نقیض آن محسوب میگردد. بوروکراسی هر چند که خود یک طبقه است و رگ نیست، اما سازمانده است و رطبتی است و این وظیفه بر مبنای اشکال مالکیت غیر اجتماعی یعنی درجائی که مالکیت خصوصی بروسا نل تولید و مبادله وجود داشته باشد بر عهده آن قرار میگیرد، و از اینرو بعنوان زائده و انگلی بر پیکر جامعه بر مبنای این است و رطبتی است و ارتزاق می کند. از اینرو بوروکراسی جز لاینفک دولت بورژوازی و دیکتاتور بورژوازیست نه دولت پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا. اگر بوروکراسی در دولت های حاکم بر کشورهای اردوگا و سوسیالیسم به درجه ای رشد کرده که از پرولتاریا نیز خلع قدرت نموده و قدرت در دست یک "قشر بناپارتیست" است در اینجا دیگر نه بخشی از دولت پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا میتواند در میان باشد و نه بقول ترسکیست "از" مناسبات غیر سرمایه داری". بلکه مشخصاً با یک دولت بورژوازی، دیکتاتور بورژوازی و جامعه سرمایه داری روبرو هستیم. بوروکراسی نه میتواند "حامل دیکتاتور پرولتاریا" باشد و نه سدار دست آوردهای انقلاب اجتماعی پرولتاریا. بوروکراسی ذاتاً در ستیز آشکار با طبقه کارگر قرار دارد. بنا بر این نظرات ترسکی بکلی بی مبناست. البته نفی و انکار نظرات ترسکی بهیچوجه بمعنای نفی این حقیقت نیست که در کشورهای اردوگا و سوسیالیستی و دستگاه دولتی پرولتری در این کشورها انحرافات بوروکراتیک لظماً تجدی به طبقه کارگر وارد آورده است. این انحرافات که ریشه در منافع طبقاتی اشراف و پرولتری دارند تا ثبات مخرب خود را بر دولت پرولتری تا بدان حد بر جای گذارده که انجام وظایف تاریخی پرولتاریا را با دشواریهای جدی روبرو ساخته است. اما این هنوز بدان معنا نیست که از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع ید شده است. ترسکی نیست که ما در اینجا با یک دیکتاتور پرولتاریا بیما رگونه روبرو هستیم اما نه به معنای که ترسکیست می پندارد. ترسکی در ادامه نظرات خود تلاش می ورزد با رجوع به دولت های استثنائی بناپارتیستی و از طریق یک قیاس تاریخی تناقض نظریات خود را حل کند. او بناپارتیسم را که از ما هیت ضد انقلابی بورژوازی و بحران قدرت در مراحل از حیات جامعه سرمایه داری ناشی میگردد در دوران پس از طبقه قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بسط میدهد و حکومت شوروی را "رژیم بناپارتیسم شوروی (یا ضد شوروی)" معرفی می کند ترسکی میگوید: بوروکراسی شوروی که "برای تعدیل و تنظیم تضاد بین پرولتاریا و دهقانان، بین دولت کارگری و امپریالیسم جهانی فترا - خوانده شد." خود را بر فراز طبقات زحمتکش قرار میدهد و هر چه استقلال بیشتری کسب میکند و قدرت بیشتری در دست استالین متمرکز میگردد بناپارتیسم نزدیکتر میگردد. استالین هم از "دست آوردهای انقلاب اکثریت" علیه فئودالی - بورژوازی "پا ساری میکند و هم علیه توده های زحمتکش دست به عمل میزند. این تبیین ترسکی نیز نه فقط گره گشای معضله ترسکیست و تناقضات بی انتهای آن نمی باشد بلکه برعکس این تناقضات را بیشتر می کند. چرا که بناپارتیسم نه شکلی از حکومت پرولتاریا بلکه شکلی از

تعمیم خودسرانه ترسکی و ترسکیستیا از انقلابات بورژوازی به انقلابات پرولتریست و از این بینش غیر مارکسیستی منشاء میگیرد که گویا اصلا چیزی ممکن است که در پاره ای از کشورهای ازخلع یکنندگان خلع بد شده باشد، مالکیت خصوصی بروسا مثل تولید ملغی شده باشد، مناسبات تولید دگرگون شده باشد، اما قدرت سیاسی در دست طبقه کارگرنیاست، بلکه در دست یک "قشر بنا پارتیست" باشد که از مالکیت اجتماعی بروسا مثل تولید و نفی استثمای فردا ز فردا دست میکند و در عین حال طبقه کارگر بایده این قشر بنا پارتیست را سرنگون سازد! اما بقول ترسکی "بنیانهای اقتصادی جامعه را تغییر ندهد، و" برخی شکل های مالکیت "را جایگزین برخی اشکال دیگر نکند، و بایا بقول ترسکیستیا "روابط تولیدی بنیادی غیر سرماید - داری" را دگرگون نسازد. این تزد در حقیقت نقش و رسالت طبقه کارگر را بر عهده اقشار غیر پرولتر قرار میدهد و هیچگونه وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد. اگر در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بطور عمده و اتحاد شوروی بطور خاص در همان محدوده ای که ترسکیستهای گنج سر معتقدند مناسبات تولیدی بنیادین غیر سرما به داری حاکم است و مسئله "بسر تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه و جایگزین کردن برخی شکلهای مالکیت با پاره ای شکل های دیگر نیست" پس این خود نشانه دهنده حفظ سیاست سیاسی پرولتاریا با همه انحرافات موجود است. لذا اصلاح انحرافات نمیتواند شکل یک انقلاب سیاسی را بخود بگیرد. چرا که تضاد میان زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی نمیتواند شکل آنتاگونستی بخود بگیرد. اما اگر همانگونه که ترسکیستها معتقد هستند، قدرت در این کشورها نه در دست پرولتاریا بلکه در دست یک "قشر بنا پارتیست" است در آن صورت صحبت از "روابط تولیدی بنیادین غیر سرما به داری" و شکل های مالکیت "و بنیادهای اقتصادی جامعه" که پرولتاریا بنیادین یک انقلاب آنها را تغییر دهد، حرفی پرت و غیر مارکسیستی است. تمرکز قدرت در دست یک "قشر بنا پارتیست" بمعنای وجود اشکال مالکیت بورژوازی و مناسبات بورژوازی است. در چنین شرایطی پرولتاریا نه فقط با یک انقلاب سیاسی، بلکه با یک انقلاب اجتماعی مجدد سروکار خواهد داشت که نه تنها خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل سازد بلکه تمام بنیانهای اقتصادی جامعه را دگرگون سازد. ترسکیسم بنا بر این هیت طبقه ای است که نیست خود را از چنبره این تناقضات برهانند، نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم - لنینیسم داشته باشد، از همین روست که نتواند مطالبات روشنفکران خرده بورژوازی باشد که شعارهای پرطمطراق ظاهر را چپ سر میدهند، اما در عمل از راست سرد می آورند.

انگن پس از مباحثاتی که در مورد انحرافات اردوگاه سوسیالیسم، ماهیت پرولتریستی نظرات کسانیکه اردوگاه کشورهای سوسیالیستی را یک اردوگاه امپریالیستی میدانند و نیز ترسکیسم صورت گرفت، با این نتیجه گیری بحث مربوط به بند ۱۳ برنامه سازمان را خاتمه می دهیم:

علیرغم انحرافاتیکه کشورهای اردوگاه سوسیالیسم در ایدئولوژی و سیاستهای داخلی و خارجی با آن روبرو هستند، این انحرافات به ارتداد از مارکسیسم - لنینیسم، احیاء سرمایه داری و سلب قدرت از طبقه کارگر نیانجامیده است. برای اساسا مکان تغییر و اصلاح در ایدئولوژی و سیاستها وجود دارد. نخستین شرط این تغییر و اصلاح، مقدم بر هر چیزی، نفی تمام تحریفاتی است که بویژه از دوران خروش جف بعد از طریق کنگره های ۲۰ و ۲۲، سپس در دوران برژنف و اخیرا توسط گورباچف در مارکسیسم - لنینیسم صورت گرفته و بر مبنای نفی این تحریفات در ایدئولوژی، استقرارات و تمام دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای دقیق و مارکسیستی کلمه و دگرگونی در سیاستها از طریق یک رشته اصلاحات است. ما دام که اردوگاه سوسیالیسم با انحرافات موجود در عرصه های ایدئولوژیک و بالنتیجه با انحرافات در سیاستهای داخلی و خارجی روبرو باشد، ما باید در همان حال که خط و مرزها را صریح و روشنی میان خودمان با چریاناتی که اردوگاه سوسیالیسم را سرماید - داری میدانند و نیز ترسکیستها، ترسیم میکنیم، پیگیرانه علیه این انحرافات مبارزه کنیم، از خلوص ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم و وجود انقلابی آن دفاع نمائیم و سیاستهای انحرافی اردوگاه را هم در عرصه های داخلی و هم

امپراتوری فرانسه و حتی پیش از آن بنا پارتیسم دومین امپراتوری فرانسه که پرولتاریا را علیه بورژوازی و بورژوازی را علیه پرولتاریا بکسار میگرفت. آخرین عمل از این نوع که در آن حاکم و محکوم با اندازه هم مضحک بنظر میرسند امپراتوری ژرمن نولت بیسمارک است: در اینجا سرمایه داران و کارگران در مقابل یکدیگر در توازن هستند و با اندازه هم بفرح یونکرهای دلد دزد پروسی فقیر شده فریب میخورند. (۲۱)

همانگونه که در این گفتار انگلس مشهود است، هر دولتی "علی القاعده، دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصادی مسلط است. طبقه ای که از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط میشود." اما استثنائا در شرایطی که توازن قوای طبقات در حال مبارزه به چنان مرحله ای میرسند که هیچیک نمیتواند بر دیگری تسلط قطعی یا بد "قدرت دولتی بمشابه یک میانجی ظاهری در آن لحظه تا درجه معینی از ظرفین استقلال" می یابد. اما ترسکیستها نه تنها بنا پارتیسم را بمشابه مذهب واقعی بورژوازی به مذهب واقعی پرولتاریا تبدیل کرده اند بلکه اصولا استثناء را به قاعده تبدیل کرده و خود قاعده را نیز اساسا محو کرده اند. در یک چشم بوم زدن همه دولتتایی که از درون انقلابات پرولتری عصر اخیر زاده شده اند به دولت استثنائی تبدیل میگردد و البته از نوع آنچنان دولتتایی که حتی پس از گذشت نیم قرن استقلال نسبی خود را حفظ کرده اند و هنوز هیچ طبقه ای نتوانسته است برتری قطعی را کسب کند. در اینجا دولت استثنائی به قاعده عمومی دولتتایی پرولتری تبدیل شده است، اما خود قاعده اصلی حتی بطور استثنائی هم وجود پیدا نکرده است. و همه دولتتایی پرولتری بدون استثناء دولتتایی منحط کارگری هستند. چه نتیجه ای از این استنتاج بدست می آید؟ بدنتیجه، اولاً با این ابداعات ترسکیستها این نتیجه به دست می آید که هر دولتی علی القاعده دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصادی مسلط نیست، و این طبقه از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط نمیشود بلکه بالعکس قدرت دولتی بمشابه یک نیروی مستقل ظاهر میگردد. ثانیاً - این نتیجه عاید میشود که برخلاف استنتاجات مارکسیستها، دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسیم با یک دوران گذار سیاسی که دولت آن چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نیست مشخص نمی گردد، بلکه با دولتتایی استثنائی مشخص میگردد. هر کس که اندکی با مارکسیسم آشنا نباشد با شدمی فمفده که این ابداعات ترسکیستتوا بکلی با مارکسیسم بیگانه است. پس مطابق نظریه ترسکیستها، عصر انقلابات اجتماعی پرولتاریا یعنی عصر کنونی، عصر دولتتایی انقلابی پرولتری، عصر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا محسوب نمی گردد بلکه عصر دولتتایی استثنائی، دولتتایی منحط کارگری است. این یک تجدیدنظر تمام و تمام در تئوریهای مارکس، انگلس و لنین است. با این تحلیل بکارنامه هیت طبقه ای دولتتایی پرولتریست که سرانجام ترسکیستتوا راه حل قطعی خود را بصورت یک انقلاب مجدد ارائه میدهند، اما نه یک انقلاب اجتماعی بلکه یک انقلاب سیاسی که به اساس مالکیت دست نمی زند. تناقضات ترسکیسم در این عرصه نیز خود را نشان می دهد. ترسکی در همان حال نوشته سال ۱۹۲۳ خود در عین حال که "بوروکراسی شوروی" را پاسدار دست آوردهای انقلاب کتبر معرفی میکند، عنوان می نماید که "بوروکراسی تنها از راه زور ممکن است قدرت را به پیشگان پرولتاریا تسلیم کند." (۲۲) او سپس در جای دیگر عنوان میکند: "انقلابی که بوروکراسی تدارک آن را علیه خود می بیند، انقلابی اجتماعی از نوع انقلاب ۱۹۱۷ نخواهد بود." چرا که "مسئله این بار بر سر تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه و جایگزین کردن برخی شکلهای مالکیت با پاره ای شکل های دیگر نیست." "سرنگون ساختن قشر بنا پارتیست البته عواقب اجتماعی عمیقی نیز بهمراه خواهد داشت لکن این سرنگونی بخودی خود، در چارچوب یک انقلاب سیاسی باقی نخواهد ماند." (۲۳) این نظریه ترسکی نیز امروزه از سوی پیروان او به تمام کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بسط، تعمیم داده شده و آنها بر این اعتقادند که راه "اصلاح" همه آنها یک انقلاب سیاسی است که "روابط تولید بنیادی غیر سرما به داری" را در این کشورها تغییر نخواهد داد. این هم یک



از صفحه ۵ رهائی کارگران تنها بدست خود کارگران میسر است و آنان نمی توانند به اهداف مبارزاتی خویش دست یابند مگر آنکه صرف نظر از جنسیت، ملیت، نژاد و غیره بمتابه یک طبقه متحد شوند. این یکی از دروس زرین انقلاب بهمن است که بر ضمیر هر کارگر مبارزی نقش بسته و ده سال مبارزه قهرمانانه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی جز رسوخ آن در شعور طبقاتی کارگران پیشرو حاصل دیگری نداشته است.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) کلیه کارگران را با هر مسلک و عقیده ای به اتحاد و همبستگی در تشکلهای مستقل خویش دعوت می کند. اول ماه مه امسال باید به روز تقویت و تحکیم مبارزه متحد کارگران برای برپائی تشکلهای مستقل و طبقاتیشان مبدل گردد.

خجسته باد اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران!  
سرنگون باد جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!  
زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)  
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس -  
۱۳۶۸/۲/۱۱

### تشدید سرکوب در مناطق اشغالی

از صفحه ۶

تحت اشغال زندگی نخواهد کرد. در چنین شرایطی دولت صهیونیستی اسرائیل که شاهد است مبارزات قهرمانانه خلق فلسطین افکار بین المللی را شدیداً تحت تاثیر قرار داده است، از یکسوبا تکیه به سرکوب وحشیانه تلاش دارد. از تداوم و گسترش این مبارزات جلوگیری نماید و از سوی دیگر با ارائه طرحهای ارتجاعی برای حل مساله فلسطین تلاش می کند خلق فلسطین را تحت سلطه نگه دارد. دولت اسرائیل در مقابل فشارهای بین المللی که تحت تاثیر مبارزات خلق فلسطین و برای یافتن راه حلی برای مساله فلسطین به صهیونیسم وارد می شود، طرح برگزاری "انتخابات" در سرزمینهای اشغالی را پیش کشیده است. اصحاق شمیر در توضیح این طرح استدلال می کند: آنجا که سازمان آزادیبخش فلسطین را بعنوان نماینده فلسطینیان برسمیت نمی شناسد، بنا بر این باید در سرزمینهای اشغالی انتخابات برگزار شود و فلسطینیان نمایندگان خود را (آنها تحت سلطه اسرائیل!) برای مذاکره با صهیونیستها انتخاب کنند. این طرح از سوی رهبری متحده قیام در سرزمینهای اشغالی و توده مردم فلسطین با مخالفت شدیدی روبرو شده است چرا که آنان بخوبی می دانند این همان طرح خود مختاری محدود و سرودم بریده به سبک اسرائیلی است که صهیونیستها درصدد اجرای آن هستند. اما علیرغم این مخالفتیک پارچه، دولت اسرائیل تلاشی دیپلماتیک وسیعی را آغاز نموده است تا بتواند حمایت امپریالیستها و دول عربی را از طرح خود بدست آورد.

تشدید حملات سرکوبگرانه اسرائیل و تلاش دولت صهیونیستی برای وادار ساختن خلق فلسطین به زندگی تحت اشغال، و چراغ سبز امپریالیسم آمریکا به طرح "انتخابات" ارائه

### حزب توده ....

از صفحه ۷

حفظ رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران، ارتشش مجری و ابزار پیش برنده این سیاست ارتجاعی و توسعه طلبانه رژیم بود.

وقتی که توده های مردم به ماهیت ارتجاعی این جنگ آگاهی یافتند، مبارزه خود را علیه جنگ رژیم تشدید نمودند و نیروهای مسلح رژیم درجهبه-های جنگ با شکستهای پی در پی روبرو شدند، رژیم که پی برد عنقریب جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی انقلابی تبدیل میشود مردم بقیام و انقلاب برمیخیزند، سراسیمه از وحشت انقلاب، آتش-بس را پذیرفت. این حقایق اکنون بر همگان روشن اند، اما حزب خیانته پیشه توده با وقاحت تمام از نقش مثبت ارتش در "بیرون راندن متجاوز" و "پایان دادن به جنگ" سخن می گوید، اینکه حزب توده نگران "بدنام" شدن و "زیر علامت سوال" رفتن ارتش است و می کوشد ماهیت ارتجاعی ارتش و نقش آنرا به عنوان ابزار سرکوب و سیاست طبقاتی بورژوازی کنعان کند. اینکه حزب توده میکوشد نقش ارتش را به عنوان ابزار سیاستهای جنگ طلبانه، توسعه طلبانه و تجاوزکارانه رژیم پنهان سازد و به آن "نقش مثبتی" بدهد، بیش از پیش چهره رسوای حزب توده را به عنوان یک حزب اپورتونیست - رفرمیست، که نقش ستون پنجم بورژوازی را در جنبش کارگری و توده ای برعهده دارد، و از منافع بورژوازی و ماشین سرکوب و سیاست طبقاتی آن دفاعی می کند، در برابر دید همگان قرار می دهد. حزب توده در همه حال وظیفه خائنه خود را در خدمت به بورژوازی و فریب توده های مردم انجام می دهد. خواه در نقش دستیار مستقیم جلادان با شدویا در قیام اپورتونیستون ظاهراً هر شده باشد. در برابر این سیاست اپورتونیستی، فریبکارانه و ضد انقلابی حزب توده، سیاست هر سازمان انقلابی اینست که

شده توسط دولت اسرائیل و تلاشهای بین المللی که برای حل مساله فلسطین به جریان افتاده است، همه و همه بخوبی نشان میدهند که خلق فلسطین تنها با تداوم مبارزه و گسترش آن است که می تواند به خواست برحق خود یعنی حقیق قیام و مبارزات پیگیری خلق فلسطین برای دست-یابی به حق تعیین سرنوشت به جلب حمایت بین المللی از این مبارزات و ارائه راه حلها می برای حل مساله فلسطین منجر شده است. در این مدت نه تنها خلق فلسطین خود را بعنوان یک واقعیت تاریخی یک خلق مبارز که برای دست-یابی به آرمانش هزاران قربانی داده است، تثبیت نموده بلکه در اثر مبارزات خود به تجارب ارزشمندی نیز دست یافت. خلق فلسطین به عینه دید که گرچه رهبری سازشکار سازمان آزادیبخش فلسطین به بسیاری از شرایط دولت اسرائیل و امپریالیسم برای موافقت آنان به تشکیل دولت مستقل فلسطین تن داده اما با وجود این - امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع هر آن در جستجوی دستاویز تازه ای هستند تا به آوارگی فلسطینیها و زندگی آنان تحت اشغال تداوم بخشند. خلق فلسطین در کوران مبارزات خود، نشان داد که قادر است بمتابه یک خلق آگاه و مبارز سرنوشت خود حاکم باشد و آموخت که تنها باید به نیروی لایزال خود متکی باشد و اگر امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع در مقابل آن دست به عقب نشینی ها می هم بزنند، این امر تنها تحت تاثیر مبارزات فلسطینیان است. تجاربی که خلق مبارز فلسطین طی نبردهای طولانی و قهرمانانه با اشغالگران بدست آورده است، قطعاً سبب خواهد شد که این خلق قهرمان برای حفظ دستاوردهای مبارزاتی خود هشیار و پیگیر باشد، و در هر مرحله از مبارزه این دستاوردها را به سکوئی برای حصول به پیروزی قطعی تبدیل کند.





## جنبش دانشجویی در مرحله اعتدال جدید

ارتجاع به دستاوردهای انقلابی شان از آزادی سیاسی، قهرمانانه به دفاع برخاسته بودند. طی این درگیریها که تا اولین ساعات با مدد روز بعد ادامه یافت، دهها دانشجو کشته و زخمی شدند، روز دوم اردیبهشت، در پی تحریکات جنتی امام جمعه وقت احوال، چماقداران به دانشگاه احوال زحمله بردند و دانشگاه را از خون مدها دانشجوی انقلابی گلگون ساختند. چندین دانشجو دستگیر و به طرز وحشیانه ای در تالار شهرداری که به زندان تبدیل شده بود، به قتل رسیدند در همین روز در سایر مراکز دانشگاهی از جمله گیلان، شیراز، تبریز، سیستان و بلوچستان و... مزدوران رژیم تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" جنایاتی آفریدند که در تاریخ یورش سرکوبگرانه به دانشگاههایی سابقه بود. در پی این تهاجم وحشیانه، بنی صدر رئیس جمهور وقت بر سنگفرش دانشگاه تهران که هنوز به خون دانشجویان آغشته بود، "ولادت حاکمیت دولت" در دانشگاهها را جشن گرفت، تمامی دانشگاهها تعطیل شدند تا پس از یک تصفیه گسترده از دانشجویان و کادر آموزشی آگاه و مبارزان مبارک بعنوان مراکز پیشبرد سیاستهای ارتجاعی رژیم، بازگشائی شوند.

هجوم سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به دانشگاهها و قلع و قمع مراکز دانشجویی در سال ۵۹، و سپس تعطیل دانشگاهها به بهترین نحوی هراس رژیم از جنبش دانشجویی و نقش فعالیت آگاه هگران و انقلابی دانشجویان را نشان می داد، تاریخچه جنبش دانشجویی آشکارا گواهی بود که دانشگاه در مقابل به سرکوب و خفقان و در راه مبارزه برای کسب دمکراسی، از گامهای فعال حرکت اعتراضی و افشاگرانه بوده است، نقش فعال دانشجویان در مبارزه علیه رژیم شاه و مشارکت گسترده دانشجویان در مبارزات توده ای برای سرنگونی رژیم پهلوی، نشان داده بود که دانشجویان در مقابل سرکوب و خناق ساکت نخواهند نشست. گسترش فعالیت دانشجویان پس از قیام و نقش آگاه هگران و افشاگرانه ای که در مقابل سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی ایفا نمودند، هراس رژیم را بیش از پیش از فعالیت سیاسی دانشجویان برانگیخت. هر سیاست سرکوبگرانه و ارتجاعی رژیم، در خیرنامهها، نمایشگاههای عکس، جلسات سخنرانی و... در دانشگاهها افشامی شد، سرکوب خلق ترکمن، تهاجم به کردستان و اقدامات خرنده برای سلب آزادیهای سیاسی و حقوق حقه توده های زحمتکش در سراسر ایران، انعکاس وسیعی در دانشگاهها می یافت. پس رژیم در یافت که برای برقراری خفقان و پیشبرد سیاستهای ارتجاعی اش باید دانشگاهها را خاموش سازد. "انقلاب فرهنگی"

یعنی کشتار دانشجویان، قلع و قمع دفاعات دانشجویی و بستن دانشگاهها همگی برای خاموش ساختن مبارزه در درون دانشگاهها صورت گرفت. بازگشائی دانشگاهها، با شدیدترین اقدامات جاسوسی - پلیسی برای گزینش دانشجو و زکس و تشدید خفقان و سرکوب در دانشجوگانها از سوی دیگر مقرر بود اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان آگاه و انقلابی تصفیه شدند، هزاران تن از کادر آموزشی دانشگاهها اخراج گشتند و به جای آنان حزب الهی ها تحت عنوان استاد دو کدر آموزشی بکار گرفته شدند. دا و طلبین ورود به دانشگاه علاوه بر گذراندن سد کنکور دانشگاه، می بایست اضافی های متعدد در گانه های جاسوسی و سرکوب گذراندن رژیم اطمینان حاصل کنند که نه تنها در گذشته فعال سیاسی نبوده اند بلکه در آستانه ورود به دانشگاه نیز از دید حکومت بی خطر هستند. رژیم تمامی امکانات خود را بکار گرفت تا از ورود جوانان آگاه به دانشگاهها جلوگیری نماید. با وجود اینکه این سیاست رژیم و تلاش برای "مکتبی" کردن دانشگاهها سبب شدانبوهی از جوانان از ادامه تحصیل محروم شوند و با اینکه اخراج دانشجویان آگاه و کنتسرت پلیسی - جاسوسی دا و طلبین ورود به دانشگاه علاوه بر سرکوب و خفقان عنان گسیخته حاکم بر جامعه، سبب مبارزات دانشجویی شد اما در تداوم خود، نتوانست خواست رژیم را بر آورده سازد. چرا که جوانان راه یافته به دانشگاه از یک سو به عنوان دانشجویان در مقابل سیاستهای ارتجاعی رژیم در زمینه آموزشی، مسائل و مشکلات خاص خود را دارند، تنزل بی سابقه کیفیت آموزش در دانشگاهها، عدم پرداخت کمک هزینه تحصیلی و پرداخت آن با تاخیر چندین ماهه، کمبودهای خوابگاه و مسکن برای دانشجویانی که از شهرهای مختلف به دانشگاه راه یافته اند، کمبود کتب درسی و آموزشی، آزمایشگاه و... و جوهر و وحشت حاکم بر دانشگاهها نمی تواند دانشجویان را برای دستیابی به خواستهای منفی خود به مقابله با رژیم نکشاند و از سوی دیگر دانشجویان بعنوان نیروهای آگاه و وابسته به اقشار و طبقات مختلف جامعه که هر یک به نحوی از انحاء تحت ستم رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند و از گران و بیکاری، خفقان و سرکوب و سلب حقوق اجتماعی رنج می برند، نمی توانند از مسائل و معضلات پایگاه اجتماعی خود متشناس شوند. حرکات و مبارزات دانشجویی چندماه گذشته که عمدتاً در اعتراض به نبود خوابگاههای دانشجویی و عدم تهیه مسکن برای دانشجویان، عدم پرداخت کمک هزینه تحصیلی و در موارد محدودی در اعتراض به اعدام زندانیان سیاسی در دانشگاهها تیران و سایر

شهرها صورت گرفت، خوبی نشان داد که رژیم با هیچ تمهیدی قادر نیست دانشگاه را از جامعه جدا کند و از انعکاس مبارزه ای که در جامعه جاری است، در دانشگاه جلوگیری نماید. بویژه تقارن مبارزات دانشجویی او اواخر سال گذشته با تشدید جو سرکوب و خفقان و در شرایطی که رژیم برای گسترش رعب و وحشت هزاران زندانی سیاسی را قتل عام نمود، این مسئله را آشکار ساخت که سیاست رژیم در تبدیل دانشگاهها به مراکز برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی اش با شکست مواجه شده است. دامنه اعتراضات چندماه گذشته در دانشگاهها چنان رژیم را به وحشت انداخت که سران حکومت و وحشت زده برای فرونشاندن خشم دانشجویان، هر یک خود را مدافع حقوق دانشجو و عالم به مشکلات و مسائل دانشجویان معرفی نمودند و خواه ستار رفیع این مشکلات شدند. مسئولین دانشگاهها نیز تلاش کردند اعتراضات دانشجویان را کانالیزه و از گسترش آن جلوگیری کنند. بدیهی است که این حربه نیز کار ساز نیست و زمینه رشد اعتراضات و مبارزات دانشجویی روز بروز مهیا تر می شود. اما دانشجویان آگاه و مبارزان باید در نظر داشته باشند که برای دستیابی به خواستهای خود، با یحركات اعتراضی شان را به مبارزه توده مردم در راه سرنگونی جمهوری اسلامی و دستیابی به دمکراسی پیوند زنند. دانشجویان انقلابی وظیفه دارند دانشگاه را به عرصه ای برای دفاع از حقوق پامال شده توده های مردم ایران تبدیل نمایند. اگرچه رژیم جمهوری اسلامی بنا به ماهیت فوق ارتجاعی خود، هر حرکت اعتراضی ولو بر سر مسائل رفاهی، و منفی را شدیداً سرکوب می کند و با سیاستهای ارتجاعی اش، مسائل و مشکلات دانشجویان را نیز دوچندان نموده است، اما هراس اصلی رژیم از دانشگاهها، هراس از تبدیل آن به کانونی برای مبارزه سیاسی است. کشتار دانشجویان و یورش به دستاوردهای مبارزاتی آنان تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" و سیاستهایی که رژیم پس از بازگشائی دانشگاهها در پیش گرفته، برای جلوگیری از گسترش مبارزه سیاسی دانشجویان بوده است. در مقابل این سیاست رژیم، دانشجویان باید دانشگاه را به محیط فعالیت سیاسی علیه رژیم تبدیل کنند. امروز این امر بر عموم توده های مردم روشن شده است که مبارزه بر سر جزئی ترین مطالبات را نیز باید با سرنگونی جمهوری اسلامی پیوند داد. در این میان دانشجویان تنها در صورتی به خواستهای منفی و سیاسی خود نخواهند رسید که مبارزات خود را به مبارزه علیه جمهوری اسلامی تبدیل نمایند. فریب خود را در حمایت از خواستهای برحق توده مردم را ترسانند و حامی و پشتیبان مبارزات توده ای باشند. در سایر روزگشتار دانشجوگان انقلابی، خاطر آنان را با تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی گرامی داریم.

## خاطره مبارزه خونین کارگران جهان چیت گرامی باد!

روزهفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ در کارخانه های جاده کرج ولوله ای برپا بود. خبر سرعت درگوشی در میان کارگران پخش شد: جهان چیتا عصابا است، فردا از کرج به تهران راهپیمایی می کنند، قرار است کارگران کارخانه های کرج به آنها بپیوندند، ارج، جنرال - موتورز. . . .

فردا صبح، هشتم اردیبهشت کارخانه ها ملتهد بود. عوامل رژیم شاه مراقب کارگران بودند. در کارخانه ارج، ما موران امنیتی بدون مخفی کردن خود به این طرف و آن طرف می رفتند و دستور می دادند کسی حق ندارد از جایش تکان

بخورد. در بزرگوردی کارخانه را بسته بودند و نگهبانان با اضطراب قدم می زدند. کسانیکه همدیگر را می شناختند، بهم لبخند می زدند و چشم از پنجره ها بر نمی داشتند. خبر رسید تعدادی از کارگران ازدیوارهای کارخانه به خیابان پریدند و بطرف جاده فرار کرده اند تا به کارگران جهان چیت بپیوندند. خبر رسید برخی از آنان قبل از رسیدن به جاده دستگیر شده اند، کارخانه متشنج شد، کسی عملاً کاری نکرد، کارگران از کارگاهها بیرون ریختند. مزدوران نمی گذاشتند کارگران از کارخانه خارج شوند. لبها از خشم کبود و مشتها گره کرده بود. خبر رسید کسه

مزدوران شاه کارگران جهان چیت را به مسلسل بستند و خون سرخ جاده را پوشانده است، فریادها در گلوها ماند و لبها می لرزید. برخی با سختی خود را به کنار دیوار کشا نندوبه آرامی در پای آن تکیه کردند، بقیه هم سیگاری کشیدند. . . .

این گوشه ای از بازنما با عصبانیت و راهپیمایی کارگران جهان چیت بسوی تهران و گشتا ر کارگران مبارز جهان چیت بدست مزدوران رژیم شاه در میان کارگران دیگر کارخانه ها بود. روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۵۰، دوهزار کارگر کارخانه جهان چیت همچون سیلی خروشان در جاده کرج بسوی تهران به حرکت درآمدند. سه روز عصابا آنان برای افزایش دستمزدها به نتیجه ای نرسیده بود و آنان تصمیم داشتند از در صفحه ۱۵

## مبارزه بآبد حجابی، تشدید سرکوب و چپاولگری

## پتک است خون من، درد است کارگر داس است خون من، درد است برزگر



گرامی باد خاطره شهدای

اردیبهشت ماه سازمان رفقا:

- \* شیرین فضیلت کلام (معاذ)
- \* هیبت اله بهرامی سامانی \* لادن آل آقا
- \* محمد علی حسینی \* مهوش حاتمی
- \* احسان اله ایمانی \* محمدرضا قنبر پور
- \* فریدون آشوری \* احمد رضا قنبر پور
- \* غلامحسین خاکباز \* فرزاد دادگر
- \* مسعود دانیالی \* عزت غروی
- \* محسن رفعتی \* اسما عیلا عابدی
- \* رویا علی پناه فرد \* زهره مدیر شانه چی
- \* فرشته گل عنبریان \* حسین فاطمی
- \* هادی فرجاد پزشکی \* میترا بلبل صفت
- \* عبدالله پنجه شاهی \* وجیهه اله چشم فروز
- \* فریدون جعفری \* علی کارگر
- \* نسیرین پنجه شاهی \* حسین نیکوکار
- \* مرضیه احمدی اسکونی \* قربانعلی زرکاری
- \* ارژنگ شایگان شام اسبی \* جهانگیر باقرپور
- \* ناصر شایگان شام اسبی \* رضا نعمتی
- \* فرهاد صدیقی پاشاکی \* بهروز ارمغانی
- \* ابوالقاسم تجلی \* محمود نمازی
- \* خلیل سلیمان نژاد \* کاظم سعادت

پس از مدت ها زمینه چینی در باره ضرورت مبارزه با "بدحجابی"، دست اندرکاران جمهوری اسلامی آئین نامه جدید مبارزه با "بدحجابی" را منتشر ساختند و اعلام کردند از اول اردیبهشت ماه بر اساس این آئین نامه با "بدحجابان" بشدت برخورد خواهد شد. بر اساس آئین نامه مزبور "بدحجابان" توسط پاسداران و کمیته چپها دستگیر و خارج از نوبت در دادگاههای اسلامی محاکمه خواهند شد و به ۲۰ تا ۴۰ ضربه شلاق و یابه پرداخت جریمه نقدی از بیست تا دویست هزار ریال محکوم میشوند و چنانچه افراد "بدحجاب" کارمند دولت باشند بطور موقت یا دائم از مشاغل دولتی محروم میگردند. دست اندرکاران تهیه آئین نامه مبارزه با "بدحجابی"، در آئین نامه مزبور تعریف بسیار مبسوطی از "بی حجابی" ارائه نموده اند و با تقسیم بندی انواع مختلف "بی حجابی" و بدحجابی "به بی حجابی های مربوط به سر" و "بی حجابی های مربوط به تنه و پاهای... آنچه از خلایقیت! در چنته داشته اند بکار گرفته اند و فرهنگ بیما و متحجری را که جمهوری اسلامی مدافع و مروج آن است، بنمایش گذاشته اند. تدوین آئین نامه مبارزه با "بدحجابی" و

تهدید زنان به اعمال قاطعیت نیروهای سرکوبگر رژیم در برخورد به زنانی که مطابق میل سران رژیم لباس نپوشند و "بدحجاب" باشند، گام دیگری است که جمهوری اسلامی بمتابعه بیکر رژیم ارتجاعی مذهبی در تحقیر زنان، توهین به آنان و لگدمال کردن شخصیت آنان برداشته است. رژیم جمهوری اسلامی که بنا به ماهیت ارتجاعی و متحجر خود، زنان را از کلیه حقوق اجتماعی محروم ساخته و آنان را تحت شدیدترین ستم قرار داده است، از هنگام بقدرت رسیدن تا کنون، تلاش کرده است با تحمیل حجاب اجباری به زنان، آنان را وادار نماید حتی لباس پوشیدنشان را با فرهنگ و طرز تفکر و اسپرگ و قرون وسطایی سران جمهوری اسلامی منطبق سازند. رژیم جمهوری اسلامی ستم به زنان را به حدی رسانده است که در جزئی ترین و خصوصی ترین مسائل برای زنان الگوارانه میکند و در آئین نامه جدید مبارزه با "بدحجابی" حتی میزان گشادگی لباس، فرم، اندازه و رنگ لباس زنان را تعیین نموده است. بر اساس این آئین نامه، زنانی که خارج از چارچوب ارائه شده لباس بپوشند، "بدحجاب" و "منکراتی" ارزیابی در صفحه ۳

برای تماس با:

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنا یان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخوابید نامه ها بستان را به آدرس زیر بفرستید

Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany

### با کمکهای مالی خود

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران

(اقلیت)

را یاری رسانید!

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

Jalali  
201964 M  
Credit Lyonnais  
29 Bd. Jules-Ferry  
75011 - Paris  
FRANCE

سزنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق